

گاهنامه اقلیت و حاشیه || دوره جدید || شماره ۵ || پائیز ۱۴۰۳

گرانش

مسئله اقلیت‌ها در ایران





گاهنامه اقلیت و حاشیه
|| دوره جدید ||
شماره پنجم || پاییز ۱۴۰۳

مسئله اقلیت‌ها در ایران



گاهنامه اقلیت و حاشیه

|| دوره جدید ||

شماره پنجم || پائیز ۱۴۰۳

۱۱۸ صفحه

www.aaraashmaa.com

Email: info@aaraashmaa.com

حق چاپ و نشر الکترونیکی و کاغذی نشریه محفوظ است.
بازنشر مقالات یا بخشی از آنها با ذکر مأخذ آزاد است.

فهرست

سخن اول || ۴

مسئله اقلیت‌ها در ایران || راسموس الینگ || ۶

سخن اول

شماره پنجم از دوره جدید گاهنامه «آراشما» به ترجمه فصلی از کتاب مهم راسموس کریستین الینگ اختصاص یافته است. راسموس الینگ، متولد ۱۹۷۸، استاد دانشگاه کپنهاگ در دانمارک و متخصص مطالعات خاورمیانه است. وی در رشته‌های تاریخ اجتماعی و شهری این خاورمیانه، به ویژه در زمینه مسائل ایران، تخصص دارد.

راسموس الینگ در سال ۲۰۰۴ مدرک کارشناسی ارشد و در سال ۲۰۱۰ مدرک دکترای خود را از دانشگاه کپنهاگ دریافت کرد. او همچنین به عنوان محقق در مرکز مطالعات خاور نزدیک هاگپ کوورکیان در دانشگاه کلمبیا و همچنین به عنوان پژوهشگر پسادکتری در مدرسه مطالعات مشرق‌زمین و آفریقا (SOAS) در دانشگاه لندن فعالیت داشته است. وی

با اقامت و تحقیق در ایران، به زبان فارسی مسلط شده و با فرهنگ این کشور به خوبی آشنا شد.

الینگ از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ به عنوان استادیار مطالعات ایرانی در دانشگاه کپنهاگ فعالیت داشت و از سال ۲۰۱۶ به عنوان دانشیار در بخش مطالعات بین‌فرهنگی و منطقه‌ای همین دانشگاه مشغول به کار شد. تحقیقات او بیشتر بر روی تاریخ اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شهرهای ایران، به ویژه آبادان، متمرکز است و به موضوعاتی چون جامعه‌شناسی شهری، سیاست‌های مکانی و نظریه‌های رادیکال شهر پرداخته است.

او نویسنده کتاب‌هایی چون "اقلیت‌ها در ایران: ملی‌گرایی و قومیت پس از خمینی" و "تاریخ مدرن ایران" است. الینگ همچنین بنیانگذار پروژه "آبادان: بازگو شده" است که به مستندسازی تاریخ اجتماعی این شهر در ایران می‌پردازد. ما امیدواریم که به مرور همه کتاب او در همین نشریه ترجمه و منتشر شود.

مسئله اقلیت‌ها در ایران^۱

راسموس الینگ

سقوط سلطنت پهلوی در جریان انقلاب سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۸ در ایران، دوره‌ای کوتاه و توأم با فعالیت در مناطق اقلیت‌نشین این کشور را به همراه داشت. جنبشی که علیه شاه صورت گرفته بود ائتلافی گسترده بود آنچنان که فارسی‌زبانان و غیرفارسی‌زبانان را در برمی‌گرفت و رهبران، آن

۱. این نوشته ترجمه فصل دوم از کتاب «اقلیت‌ها در ایران: ملی‌گرایی و قومیت پس از خمینی»

Minorities in Iran: Nationalism and Ethnicity after Khomeini

نوشته راسموس کریستین الینگ است که یکی از منابع نسبتاً جدید و مهم درباره مساله اقلیت‌های اتنیک در ایران است.

انقلاب را به‌عنوان راهی اسلامی برای عدالت اجتماعی زنان، اقلیت‌ها، کارگران صنعتی، دانشجویان، کشاورزان و حلبی‌نشینان معرفی کردند.

طیفی از سازمان‌های سیاسی با بهره‌گیری از نارضایتی‌های انباشته در میان اقوام گُرد، بلوچ، ترکمن و تُرک، جریانی را به‌راه انداختند تا از مطالبات حقوق فرهنگی اقلیت‌ها و مدل‌های خودمختاری منطقه‌ای الهام‌گرفته از اندیشه‌های سوسیالیستی حمایت کنند. طرفداران حقوق اتنیک در میان اقلیت‌ها، احتمال چنین تغییراتی را پذیرفته بودند و بسیاری از آنها وفاداری خود با آیت‌الله خمینی را اعلام کردند و بر این باور بودند حکومتی تحت رهبری او، بساط تبعیضاتی را که در دوران پهلوی تجربه کرده بودند از بین خواهد برد. اما دیری نپایید که همین افراد و سازمان‌ها به دشمنان دولت تبدیل شدند. در زمان کودتای قدرت اسلامگرایان علیه میانه‌روها و چپ‌ها در اواخر سال ۱۳۵۸، بسیاری از امیدها برای آزادی و برابری در میان اقلیت‌ها از بین رفته بود.

در حالی که موانع نهادی و ایدئولوژیک متعددی مانع از آن دسته از فعالان اقلیت شد که به‌دنبال ادغام خود در نظام سیاسی پس از انقلاب بودند، کشور در خشونت، ناآرامی و سرکوب غرق شده بود. این نظام نسبت به مسائل و مطالبات

خاص و محلی صبر و تحمل کمی از خود نشان داد. اگرچه استان‌های پیرامونی به‌طوری آشکار بسیار کمتر از مرکز کشور توسعه یافته بودند، اما بر اساس بیانات مقامات، همه مناطق تحت ستم یکسانی از سوی نظام پهلوی بوده‌است و نباید به هیچ منطقه‌ای توجه ویژه‌ای داشت. افزون بر این، جنگ هشت‌ساله با عراق باعث شد تا رهبران سیاسی بر وحدت ملی پافشاری کنند تا جایی که خواسته‌های اقلیت‌ها تابو، سانسور و غیرقانونی شد. روند تا آنجایی پیش رفت که رویکرد دولت به مسئله اقلیت‌ها، به تدریج نگرشی ترسناک، ستیزه‌جویانه و متمرکز بر خود گرفت.

خمینی و متحدانش با تکیه بر ناسیونالیسم ایرانی و شور شیعی به‌عنوان منابع مشروعیت، به‌دنبال ادغام آرمان‌های دین‌سالاری و مشارکت عمومی در یک کل منسجم بودند. اما نظامی که آنها ایجاد کردند در واقع تبعیض‌آمیز بود؛ ماهیت شیعی آن به نوعی برای جوامع سنی مسلمان و غیرمسلمان، چالشی اساسی، سیاسی یا حتی یک تهدید وجودی تلقی می‌شد.

به‌سرعت این سوال برای طرفداران اقلیت مطرح شد که آیا این دسته از افراد در جمهوری اسلامی شرایط بهتری نسبت به دوران دیکتاتوری پهلوی خواهند داشت یا خیر.

در بخش اول این فصل، رویدادها، تحولات و تغییرات عمده در روابط میان دولت و اقلیت در طول انقلاب و بلافاصله پس از آن را بیان خواهیم کرد. اقوام تُرک، کُرد، عرب و بلوچ همچنان در کانون توجه خود باقی خواهند ماند تا دیگر اقلیت‌ها تقریباً طرد شوند. به دنبال این روایت کم و بیش زمانی، این فصل به بررسی پیامدهای حقوقی-سیاسی رژیم جدید برای اقلیت‌ها و شرایط اجتماعی-اقتصادی آنها در ایران پس از انقلاب می‌پردازد. سپس با طرح کلی تحولات کلیدی پس از مرگ خمینی به گاه‌شماری بازمی‌گردیم.

این فصل به نتایج طیف وسیعی از مطالعات اخیر در مورد جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، زیرساختی و توسعه‌ای رابطه مرکز-حومه اشاره دارد اما داده‌های کمی جدید یا بررسی‌های آماری جامع ارائه نمی‌کند. بر اساس شاخص‌های بی‌شماری که وجود دارند، وضعیت اجتماعی-اقتصادی، افزایش انتظارات و احساس محرومیت نسبی، همگی در مسئله اقلیت نقش دارند؛ اما در ایجاد یک همبستگی خاص و روش در این میان که بر پایه تجربه بنا شده باشد با فقر پژوهشی روبه‌رو هستیم. در هر صورت، مرور روندهای اجتماعی-اقتصادی می‌بایست به گونه‌ای باشد که به درک ما از اتنیسیتی به‌عنوان فرآیندهای متغیر و اقتضایی عمق بخشد؛

فرآیندهایی که در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی خاصی شکل می‌گیرند.

نیمه دوم این فصل به بررسی لحظاتی در تاریخ ایران پس از خمینی می‌پردازد؛ آنگاه که جوامع خاصی با انگیزه‌های مختلفی بسیج شده‌اند، به‌ویژه در جریان آنچه در اینجا به‌عنوان ناآرامی قومی در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۶ نامیده می‌شود. هدف از بیان جزئیات این ناآرامی، سوق دادن تمرکز از گروه‌های قومی به گروه‌بودگی به‌عنوان رویداد است. بر پایه استدلال راجرز بروبیگر، با چنین تغییری در تمرکز قادر خواهیم بود تا «مراحل انسجام فوق‌العاده و لحظاتی از همبستگی جمعی که شدیداً احساس شده را بدون اینکه تلویحاً سطوح بالای گروه‌بودگی را ثابت، پایدار و به‌طور قطعی موجود بدانیم» (به‌طور بالقوه) در نظر بگیریم. همچنین ما را قادر می‌سازد تا اتنیسیتی را به‌عنوان کنش اجتماعی درک کنیم: رویدادهایی که در آن کارآفرینان و سازمان‌های سیاسی نارضایتی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به نمایش‌هایی از تضاد تبدیل می‌کنند. این رویدادها (پیش، در حین و پس از واقعیت) در روایت‌هایی از فرهنگ و تاریخ جای گرفته‌اند که به گروه‌ها شخصیت می‌بخشند.

در اینجا «سازمان» در گسترده‌ترین معنای جامعه‌شناختی‌اش درک می‌شود؛ از جنبش‌های اجتماعی بر سر گروه‌های اپوزیسیون سیاسی و ارتش‌های چریکی گرفته تا نخبگانِ روشنفکر و حاکم. تمرکز بر کارآفرینی و سازماندهی به معنای کاهش تعمیم اتنسییتی به محاسبه سرد ابزارگرایی عقلانی نیست. طیفی از انگیزه‌های اغلب متداخل و گاهی متناقض می‌تواند در قالبی با عنوان کنش اجتماعی، چارچوب‌بندی قومی را، از فورانِ عاطفیِ خودجوشِ خشم گرفته تا احساسات انتزاعی‌تر بی‌عدالتی تاریخی، هدایت کند.

همانطور که در این فصل نشان خواهم داد، اقلیت‌های ایران از زمان انقلاب با جنگ، توسعه نابرابر، نابرابری منطقه‌ای، نابرابری سیاسی، تبعیضِ تعبیه‌شده در قانون اساسی و طیفی از اقدامات قهری مواجه بوده‌اند. این موارد مشکلاتی هستند بسیار واقعی که وارد سیاست‌های خرد روزمره می‌شوند، که به نوبه خود می‌توانند از نظر قومی در زمان‌ها و مکان‌های معینی چارچوب‌بندی شوند؛ همچنین، این چارچوب‌بندی توسط افرادی صورت می‌گیرد که مجبوریم آنها را با اصطلاحِ تا حدی ناپسندِ «کارآفرین سیاسی» خطاب کنیم. در ادامه قصد دارم تنها به تشریح رویدادهای کلیدی

بپردازم چرا که واکنش رسمی به این ناآرامی قومی موضوع یک مطالعه موردی مفصل در فصل ۳ است. منابع مورد استفاده در این فصل عبارتند از آثار کلی ارجاع تاریخی در مکتوبات برجسته ایران‌شناسی، علوم اجتماعی و ادبیات سیاسی داخل ایران که به لحاظ زمانی جدیدتر هستند، و نیز گزارش‌های روزنامه، مجلات و جراید. این فصل، علیرغم استفاده از گستره‌ای وسیع از منابع، تنها قادر است به سطح مجموعه عظیمی از مسائل مرتبط به هم بپردازد؛ مسائلی که اطلاعات چندانی از آن در اختیار نیست. این فصل تا حدی به کمک اسنادی گردآوری شده که اخیراً در آرشیوهای عمومی در بریتانیا در دسترس قرار گرفته‌است؛ همچنین، در نگارش آن، از ادبیات رو به‌رشد ایران نیز استفاده شده‌است؛ با این وجود، نمی‌توان ادعا کرد که تاریخچه کاملی از سیاست قومی پساانقلاب است. در این خصوص همچنان به گزارش تاریخی مناسب و جامعی نیاز است.

دولت و اقلیت‌ها از خمینی تا خامنه‌ای
از قیام تا سکوت

در دوران گذار از سلطنت به جمهوری اسلامی، خمینی و رهبران انقلاب به‌طور طبیعی نگران بودند که رقبای ایران از هرج و مرج موجود به نفع خود استفاده کنند. به‌ویژه در

نخبگان حاکم که به‌تازگی در رأس کار قرار گرفته بودند ترسی فراگیر وجود داشت که ترکیب ناپایدار در حاشیه مرزهای متخلخل، قدرت گسسته‌شده در مرکزیت و نیز اقلیت‌های ناآرام طعمه استثمار قدرت‌های خارجی گردد. به‌نظر می‌رسید که بروز ناآرامی و جنگ‌های چریکی در برخی مناطق اقلیت‌نشین در همان ماه‌های اول حیات جمهوری اسلامی این ترس‌ها را تأیید کند.

با در نظر گرفتن تاریخ مقاومت اقوام کُرد در برابر پهلوی، می‌توان انتظار داشت که کُردهای زیادی در سرنگونی سلطنت شرکت کنند. هنگامی که ارتش امپراتوری پایگاه‌های کوهستانی خود را در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۸ تخلیه کرد، کُردها از فرصت استفاده کردند و کنترل کردستان را به دست گرفتند. اما تنها سه هفته پس از ورود خمینی به تهران در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، درگیری بین انقلابیون اسلام‌گرا و کُردها آغاز شد. جنگ چریکی متعاقب آن، سپاه پاسداران و برخی از کردهای شیعه را در مقابل احزاب کرد چپ (به‌ویژه حزب دموکرات کردستان، حزب دموکرات کردستان ایران، و کومله)، شبه‌نظامیان تحت‌نظر رهبران مذهبی محلی (شیخ عزالدین حسینی در مهاباد و احمد مُفتی‌زاده مستقر در سنندج) و نیز گروه‌های مختلف چریکی غیرکُرد که راه‌شان را

از خمینی جدا کرده بودند و حال برای حمایت از کردها (از جمله مجاهدین خلق و فدائیان خلق) رقابت می‌کردند قرار داد. تا پیش از سال ۱۳۶۳، دولت همچنان نمی‌توانست مدعی بازپس‌گیری کنترل کامل کردستان شود.

رهبران قیام کردها در ابتدا مایل به مذاکره با تهران بودند و خمینی در ابتدا پیشنهاد کرد که کردها می‌توانند به خودگردانی دست یابند؛ اما شکاف سازش بر سر مطالبات بسیار گسترده بود. کردها خواستار تمرکززدایی و خودمختاری بودند؛ اما تهران نگران تجزیه ارضی بود و بر مبارزه با رقبای داخلی تمرکز داشت. رهبران کرد سه بار خواسته‌های خود را در سال ۱۳۵۸ ارائه کردند، اما به دلیل گسترده بودن با آنها موافقت نشد؛ از جمله این درخواست‌ها ایده [تشکیل] کردستانی بود که مناطقی را برای سکونت غیرکردها نیز در خود جای می‌داد. دولت موقت در عوض راه‌حلی برای تضمین حقوق فرهنگی و سیاسی کردها آماده کرد، اما خمینی قبل از ارائه آن را وتو کرد. در واقع، خمینی [با این کار قصد داشت] از حضور نماینده اصلی کردها، عبدالرحمان قاسملو، رهبر حزب دموکرات کردستان، در مجمعی جلوگیری کند که قانون اساسی جدید ایران را تهیه کرد.

بنا به گفته برخی ناظران، رهبران جمهوری اسلامی هرگز واقعاً خواهان راه‌حلی مسالمت‌آمیز نبودند، و تا سال ۱۳۵۹،

گفتگوها دیگر ادامه نداشت. سرخوردگی جنبش کردها را به سوی شورش مسلحانه کشاند. در حالی که حزب دموکرات کردستان خواستار خودمختاری کامل سیاسی از دولت مرکزی بود هرگز از جدایی از ایران حمایت نکرد. در هر صورت خمینی در تمام طول این بحران تاکید می‌کرد که در حال مبارزه با «ضد انقلابیون» و «تجزیه‌طلبان» است.

کردها از درون دچار شکاف‌هایی شدند؛ عمدتاً بر سر مالکیت زمین، مسائل طبقاتی و پایگاه‌های محلی حمایت، و نیز در امتداد خطوط کمونالیستی (شیعیان در برابر سنی‌ها، سورانی‌زبان‌ها در برابر گویشوران کورمانجی و غیره). کردهای سنی نیز در شهرهای مختلط مانند نرده با تُرک‌های شیعه درگیر شدند. این شکاف‌ها مقاومت کردها را تضعیف کرد و با مخالفت سرسختانه خمینی همه چشم‌اندازهای خودمختاری خنثی شد. در حالی که رهبران انقلاب قول می‌دادند به مصیبت کردها توجه کنند، سپاه پاسداران به طرز وحشیانه‌ای با شورشیان (پیشمرگه) درگیر شد و طبق گزارش‌ها، قاضی چوبه دار، حجت‌الاسلام خلخالی، صدها کرد را به اعدام محکوم کرد.

تا اوایل زمستان سال ۱۳۶۲، عملاً تمام کردستان در کنترل تهران بود، هرچند درگیری‌ها همچنان بر قوت خود باقی بود.

حزب دمکرات کردستان، کومله و سایر گروه‌های کرد غیرقانونی شدند و یا فعالیت‌های خود را به صورت مخفیانه ادامه دادند یا مقرر فعالیت‌های خود را به عراق، ترکیه و اروپا منتقل کردند. جمهوری اسلامی با این پیروزی ضعیف به هدف اصلی خود رسیده بود: الگوسازی در کردستان برای سایر اقلیت‌های کشور. بر اساس تخمین‌ها، حدود ۵۰/۰۰۰ کُرد در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ و از جمله در جریان جنگ ایران و عراق جان خود را از دست دادند و جنبش کُرد هرگز به هدف خود یعنی خودمختاری دست نیافت.

با غالب شدن گفتمان ناسیونالیسم قومی در میان برخی جوامع کرد، روایات هویت ملی متمایز یا کورد/یتی نیز با موفقیت رواج یافت. در روزهای آغازین انقلاب این گفتمان با علاقه مجدد به زبان و ادبیات کردی، شکوفایی مطبوعات کردی، احیای آداب و رسوم مانند رقص و لباس سنتی و برای مدت کوتاهی، آموزش عمومی به زبان کردی تقویت شد. بنابراین با وجود فرقه‌گرایی درونی، رقابت‌های قبیله‌ای و اصطکاک‌های جناحی با تأثیر عمیق بر کردهای ایران، جنبش توانست حس همبستگی را در تضاد با همه این جریان‌ها تقویت کند.

هیچ بخشی از ایران از گرداب وقایعی که به تثبیت قدرت اسلام‌گرایان انجامید بی‌نصیب نماند. اکثریت افراد در

آذربایجان از سرنگونی شاه حمایت کردند و بسیاری از رهبران انقلابی دارای پیشینه تُرک بودند. البته بین مرکز و آذربایجان شکاف مشخصی بر سر رهبری وجود داشت، زیرا بسیاری از تُرک‌ها به‌جای خمینی با آیت‌الله شریعتمداری که از دیار خودشان بود بیعت کردند. همزمان با مخالفت بر سر تدوین قانون اساسی جدید، تنش‌ها منجر به قیامی کوتاه‌مدت در تبریز در آذر ۱۳۵۸ شد. تُرک‌ها نیروهای طرفدار خمینی را از تبریز بیرون کردند، فرماندار را برکنار و ایستگاه رادیویی را تصرف کردند. قیام سرکوب شد، عده‌ای از هواداران شریعتمداری اعدام شدند و مقام خود آیت‌الله نیز تنزل یافت و مجبورش کردند سکوت اختیار کند.

اگرچه شریعتمداری هیچ‌گونه مطالبات قومیتی‌ای را ترویج نمی‌کرد، و در حالی که صراحتاً هرگونه نشانه‌ای از جدایی‌طلبی را محکوم می‌کرد، می‌توانست گزینه‌ای برای خودمختاری محلی در آینده باشد. بنابراین جنبش جنبه‌ای منطقه‌ای داشت و از آن‌زمان توسط برخی تُرک‌ها به‌عنوان نمادی از شکوفایی آگاهی قومی مورد ستایش قرار گرفت. انقلاب همچنین باعث رشد ناگهانی تعداد روزنامه‌ها و مجلات تُرک‌زبان و نیز تأسیس سازمان‌هایی شد که برخی از

آنها برای خودمختاری محلی، حقوق فرهنگی و آموزش عمومی به زبان تُرک مبارزه می‌کردند.

اکثریت سنی‌ها در بلوچستان، ظاهراً به دلیل نگرانی از رادیکالیسم شیعی آشکار این جنبش، در انقلاب شرکت نکردند. حمایت از انقلاب تنها محدود به انگشت‌شماری روشنفکر شهری بود و زمانی که مبارزان بلوچ کنترل بلوچستان را در سال ۱۳۵۸ به‌دست گرفتند روحانیون محافظه‌کار اهل سنت به قدرت رسیدند. در طول انقلاب، نشانه‌هایی امیدوارکننده از تغییر به چشم می‌خورد. مطبوعات بلوچی، گروه‌های مختلف چپ و سازمان‌های قومی مانند حزب وحدت مسلمین به‌وجود آمدند. اکثر این سازمان‌ها خواستار خودمختاری بودند، اما مانند جبهه آزادی‌بخش بلوچستان خواستار جدایی از ایران نبودند. برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران، یک بلوچ به [مقام] استانداری منصوب شد. البته تنها شش ماه پس از آن و زمانی که تهران به‌دنبال بازپس‌گیری کنترل استان بود یک فارس جایگزین او شد.

ظاهراً در فروردین ماه ۱۳۵۷ خمینی در ازای حمایت مولوی عبدالعزیز، رهبر حزب وحدت مسلمین، از جمهوری اسلامی، قول رفتار مساوی با سنی‌ها و شیعیان را داده است. اما برخی از گروه‌های بلوچ فروردین را تحریم کردند، به مراکز

رأی‌گیری حمله کردند، فرماندار جدید را گروگان گرفتند و با اسلام‌گرایان جنگیدند. در مجلس خبرگان، نمایندگان حزب وحدت مسلمین اعتراض کردند که قانون اساسی به خودمختاری محلی، یا حقوق اقلیت‌های سنی یا قومی اشاره نکرده است و عبدالعزیز خواستار آن شد که هیچ مکتب خاصی از اسلام به‌عنوان دین ملی درج نشود. پس از تحریم رفراندوم دوم در آذر ماه ۱۳۵۸ درگیری بین بلوچ و سپاه پاسداران تشدید شد. حملات بلوچ‌ها به سیستم‌های شیعه و بالعکس احتمالاً با ابعادی قومی-فرقه‌ای نیز همراه بوده‌است.

با تحکیم قدرت اسلام‌گرایان، هزاران بلوچ به پاکستان، کشورهای [حاشیه] خلیج فارس و اروپا گریختند و برخی نیز به‌عنوان جدایی‌طلب در ایران زندانی شدند. در حالی که بیشتر قوم‌گرایان فعالیت‌های خود را به خارج از کشور منتقل کردند، برخی جنگ‌های چریکی ضعیف علیه جمهوری اسلامی تا دهه ۱۳۶۰ ادامه یافت؛ برخی از آنها از سوی عراق و برخی دیگر از سوی سلطنت‌طلبان (مانند جبهه متحد بلوچستان) حمایت شد. برخی سنی‌های طرفدار مولوی به‌عنوان واسطه رژیم به قدرت رسیدند و برخی دیگر تحت

تعقیب قرار گرفتند، اعدام و یا «ناپدید» شدند. با ارباب و حضور نظامی سنگین مخالفت‌ها خفه شد.

خوزستان نیز کانون فعالیت‌های سیاسی بود. در اسفند ماه ۱۳۵۷، یکی از رهبران برجسته محلی به نام آیت‌الله شیخ شبیر خاقانی توانست با حمایت قبیله‌ای که در انقلاب شرکت کرده بود کنترل خرمشهر را به دست بگیرد. در پی اختلافات داخلی در اواخر سال ۱۳۵۷، شبیر از کمیته انقلابی محلی طرفدار خمینی جدا شد و یک سازمان قومی عرب را تشکیل داد. با درگیری هواداران عرب شبیر با حامیان خمینی در خرمشهر، تنش به خیابان‌ها سرازیر شد و ناآرامی‌ها تا نزدیکی آبادان دامن گسترده شد. شبیر قاطعانه مخالف جدایی و در عین حال خواستار خودمختاری محلی، به رسمیت شناختن تابعیت عرب در قانون اساسی ایران، حضور بیشتر اعراب در پارلمان، زبان عربی در ادارات محلی، آموزش و سیستم قضایی، و نیز تخصیص ثروت نفتی برای توسعه محلی بود.

به هر تقدیر نیروهای بیشتری از قومیت‌گرایان مبارز به گروه‌های چپ در انجمن به اصطلاح فرهنگی مردم عرب پیوستند؛ گروه‌هایی که ظاهراً از نظر تسلیحات و آموزش از سوی عراق حمایت می‌شدند. با رد درخواست خلع سلاح در اوایل خرداد ماه ۱۳۵۸، درگیری‌های مسلحانه‌ای آغاز شد که

تلفات زیادی را به‌همراه داشت. مذاکرات بی‌نتیجه ماند و دولت جدید سپاه پاسداران را مستقر کرد. تهدیدهای خلخالی، قاضی [معروف به] چوبه دار، مبنی بر اعدام «خائنان و تجزیه‌طلبان» عرب اعتراضات بیشتری را برانگیخت. آخرین رویارویی در مرداد ماه و زمانی رخ داد که شبه‌نظامیان طرفدار رژیم شبیر را دستگیر کردند، او را در قم در حبس خانگی قرار دادند و چندین شورش را اعدام کردند، اما خرابکاری علیه تأسیسات نفتی ادامه یافت.

اگرچه همه اعراب از این شورش حمایت نکردند اما ارتباط ادعایی گروه‌های قومیتی با پان‌عربیست‌های خارج از کشور ترسی را در نخبگان حاکم برانگیخت که تا به امروز ادامه دارد. مقامات بر نقش مهم اعراب در دفاع از ایران در برابر متجاوزان عراقی تأکید می‌کنند و بدین ترتیب نشان می‌دهند که خوزستان پیشنهادهای قومیتی صدام را رد می‌کند. به غیر از تظاهرات سال ۱۳۶۵ علیه مقاله‌ای در روزنامه که گفته می‌شد حاوی توهین به اعراب بود ظاهراً هیچ ناآرامی قومی‌ای در طول جنگ وجود نداشت. با این حال، گروه‌های مختلف پس از تبعید به تحریک استقلال ادامه دادند. در فروردین تا اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ یکی از این گروه‌ها با هجوم

به سفارت ایران در لندن و اِشغال آن خواستار آزادی رفقای خود از زندان‌های ایران شد.

انقلاب بر اقلیت‌هایی که در این کتاب به آنها تمرکز خاصی نشده نیز مستقیماً اثر گذاشت. در اسفند ماه ۱۳۵۷ بین نیروهای ترکمن و اسلام‌گرا در منطقه شمال شرقی ترکمن صحرا درگیری رخ داد. در این منطقه چپ‌ها با توزیع خالصجات سلطنتی سابق به دهقانان بی‌زمین محلی سازمانی را برای سازماندهی بنیادی کشاورزی تأسیس کرده بودند. آنها از پرداخت مالیات سر باز زدند و همراه با چریک‌های غیرترکمن چپ، ۳۰۰ شورای روستایی مسلح تشکیل دادند که در طول سال ۱۳۵۷ با سپاه پاسداران درگیر شدند و تلفات زیادی به همراه داشت. اگرچه بنا به استدلال برخی این شورش با حمایت محلی گسترده‌ای روبه‌رو نشد اما برای ترکمن‌ها و سازمان‌های چپ به نمادی از سرکوب ایران تبدیل شده‌است. جنگ‌های چریکی پراکنده تا دهه ۱۳۶۰ ادامه یافت و برخی از سازمان‌های ترکمن سنی برای حقوق اقلیت خود همچنان در جنگ هستند.

در مجموع، سقوط شاه و آشفتگی و جنگ متعاقب آن، تغییرات و چالش‌های جدی کوتاه‌مدت و بلندمدتی را برای اقلیت‌های ایران به‌همراه داشت. با شدت گرفتن جنگ بین چپ‌ها و قوم‌گرایان از یک سو و نیروهای طرفدار خمینی از

سوی دیگر، فعالان اقلیت دریافتند که به خودمختاری موعود دست نخواهند یافت. آنها با سرکوب خشونت‌آمیز، ظهور شکل جدیدی از اقتدارگرایی و شروع جنگ، مجبور به فعالیت‌های زیرزمینی، تبعید، تسلیم یا سکوت شدند.

نظم نوین

رهبران انقلاب در نتیجه شورش‌ها و ترس از دستکاری قدرتهای خارجی موضع سختی را در مورد فعالیت اقلیت‌ها اتخاذ، و تبلیغاتی مبنی بر برابری قومی منتشر کردند. بنا بر استدلال رهبران، این برابری توسط ارزش‌های دینی انقلاب اسلامی تأمین شده است. دولت به منظور اجرای این ارزش‌ها در جمهوری اسلامی جدید، کارزاری گسترده با هدف اسلامی‌سازی را آغاز کرد که همه جامعه ایران را تغییر داد. رهبری انقلاب جامعه را به عنوان اجتماع سیاسی مسلمان تصور می‌کرد که در آن همه نزد خداوند برابر بودند. بنابراین در سخنرانی‌های خمینی موضوع اقلیت‌ها بیشتر به عنوان واکنشی به شورش‌ها یا گروه‌های اپوزیسیون خاص، و یا به عنوان بخشی از روایت ایده‌آلیستی گسترده‌تر از گسستن

از گذشته سلطنتی و ارائه دیدگاهی جدید از آزادی و برابری مطرح شد.

این چشم‌انداز نظم نوین در ایران در قانون اساسی جدید گنجانده شد. در واقع ماده ۱۹ قانون اساسی حقوق برابر را برای همه شهروندان تضمین می‌کند، و ماده ۲ و ۳ وعده ریشه‌کن کردن هرگونه ظلم و تبعیض را می‌دهد و تضمین می‌کند که همه مردم می‌توانند در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود مشارکت داشته باشند. ماده ۱۴ مدعی تامین حقوق اقلیت‌های دینی است. هرچند در عین حال قانون اساسی به استثنانگرایی شیعی-اسلامی آغشته است و بدین ترتیب می‌توان آن را به‌عنوان شاهدی بر یک نظام جدید تبعیض علیه بخش بزرگی از جمعیت ایران تفسیر کرد.

مثلاً رئیس‌جمهور نه تنها بایستی «ایرانی‌الاصل» باشد و «ملیت ایرانی» داشته باشد، بلکه باید به اصول اساسی جمهوری اسلامی و مذهب رسمی نیز پایبند باشد (ماده ۱۱۵). از آنجایی که مذهب رسمی تشیع دوازده‌امامی است (ماده ۱۲)، غیرشیعیان (و شیعیان غیر اثنی‌عشری) به‌طور طبیعی از منصب منع شده و هستند. افزون بر این، خودبه‌خود و به‌عنوان پیش‌نیاز از هر نامزد برای هر پست سیاسی خواسته می‌شود که به مفهوم ولایت فقیه، که اصل اساسی جمهوری

اسلامی برگرفته از تشیع است، وفاداری کامل داشته باشد. این موضوع در کنار انطباق دقیق قانون اساسی با اصول و قوانین اسلامی که توسط فقهای شیعه تفسیر شده‌است (ماده ۴)، نظمی حقوقی-سیاسی ایجاد می‌کند که اساساً علیه همه غیرمسلمانان و همه غیرشیعیان، و نیز البته تمام زنان فارغ از فرقه مذهبی‌اشان، تبعیض قائل می‌شود.

از همین‌رو در حالی که رهبران اسلام‌گرا مدعی بودند که بر اساس قانون اساسی جدید به اقلیت‌های غیرمسلمان خاصی (زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان ارمنی) وضعیت حفاظت‌شده اعطا کرده‌اند، همان قانون اساسی در واقع محدودیت‌های شدیدی را بر حقوق این اقلیت‌ها و سایر اقلیت‌ها اعمال می‌کند. در واقع برای پیشرفت غیرمسلمانان و غیرشیعیان در امور اداری موانع متعددی وجود دارد. افزون بر این، قانون اساسی وجود تنها سه دین را که قبلاً ذکر شد به رسمیت می‌شناسد، در نتیجه شاید بشود گفت یکی از بزرگترین ادیان ایران جدای از اسلام، یعنی بهائیت، و چند دین دیگر را نادیده می‌گیرد. حتی اشاره‌ای به تنوع درون تشیع وجود ندارد: در حالی که قانون اساسی اشاره مختصری به سایر مکاتب حقوقی اسلام دارد، به حقوق فرقه‌های

اسلامی دگرگرا، اسماعیلیه، فرقه‌های صوفیانه یا مکاتب الهیاتی جایگزین نمی‌پردازد.

بنابراین قانون اساسی تأثیرات عمیقی بر بزرگترین اقلیت مذهبی ایران گذاشته‌است. مسلمانان سنی بر اساس اعتقادات مذهبی‌اشان از رهبری معظم، ریاست جمهوری و اکثر مناصب کلیدی در نظام منع شده‌اند. با وجود اینکه در ماده ۱۲ به سایر مکاتب حقوقی اسلام نیز اشاره شده‌است، خود اسلام سنی ذکر نشده‌است؛ در هر صورت کسانی که به این مکاتب جایگزین حقوقی عمل می‌کنند، تنها در حوزه‌های محدودی از جمله آموزش دینی، امور احوال شخصیه و دعاوی در دادگاه‌های حقوقی از آزادی عمل برخوردارند. سنی‌ها برخلاف یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان، کرسی‌های مشخص و رزرو شده‌ای را در پارلمان به خود اختصاص نمی‌دهند. افزون بر این، زیرساخت‌های اداری به گونه‌ای تنظیم شده‌است که احتمالاً سنی‌ها در هیچ استانی اکثریت را تشکیل ندهند؛ و در ماده ۱۲ مقرر می‌دارد مناطقی که اکثریت آنها غیرشیعه باشند می‌توانند مقررات محلی جایگزین مبتنی بر مکاتب حقوقی (سنی) داشته باشند، که بیشتر حرکتی نمادین می‌نماید تا امکانی واقعی. در حقیقت از نگاه قانون اساسی، مسلمانان غیرشیعه به همان اندازه غیرمسلمانان، شهروند درجه ۲ محسوب می‌شوند.

بحث اصلی اهل سنت که طی آن از روند پیش‌نویس قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ انتقاد کردند هم همین موضوع بود. به‌هرصورت صدای اعتراض اندک‌سخنگویان سنی‌ای هم که اجازه ورود به این روند را پیدا کرده بودند، با آرای روحانیون قدرتمند شیعه خفه شد. جلسات رسمی متعدد با روحانیون اهل سنت هم چیزی جز نمایشی نمادین نبود. مساجد سنی‌ها تعطیل شدند در حالی که مساجد جدید شیعیان در همه‌جا از جمله در مناطقی با اکثریت سنی ظهور کردند. رسانه‌های دولتی اذان اهل سنت را پخش نمی‌کردند و بسیاری از مدارس علمیه اهل سنت قادر به فعالیت نبودند. سنی‌های تهران که هیچ جایگزین دیگری نداشتند، همچنان می‌بایست در مسجد سفارت پاکستان یا در خانه‌های شخصی نماز بخوانند.

افزون بر این موارد، تبعیض ضمنی شدیدی در روال و فرهنگ اداری وجود دارد. غیرشیعیان معمولاً از ریاست وزارتخانه‌ها، رسانه‌های دولتی، استانداری‌ها و شهرداری‌ها منع می‌شوند. به‌ندرت شاهد پیشروی آنها در دل تشکیلات نظامی هستیم و طبیعتاً از نهادهای روحانی متعددی که قدرت سیاسی واقعی را در اختیار دارند محروم هستند. اقلیت‌های غیرشیعه حضور بسیار کم‌رنگی در نظام سیاسی دارند و به استثنای

تُرک‌ها (و تا حد بسیار کمتری کردها و عرب‌های شیعه)، به‌طور کلی اقلیت‌های قومی غیرفارسی‌زبان حضور کمتری در رده‌های بالای دولت رسمی ایران دارند.

با تمام این احوال، مسئله اصلی در اینجا مسلماً خودِ قانون اساسی نیست، بلکه عدم اجرای آن به‌عنوان قانون و سیاست‌است. در ماده ۱۵ قانون اساسی آمده‌است که زبان فارسی «زبان و خط رسمی و مشترک» است و «استفاده از زبان‌های محلی و اتنیک در مطبوعات و رسانه‌های گروهی» و «تدریس ادبیات آنها در مدارس و در کنار آموزش زبان فارسی» مجاز است. در واقع، در طول فرآیند تدوین قانون اساسی، به نمایندگان اقلیت‌ها وعده آموزش زبان اقلیت‌ها در مدارس دولتی آینده داده شد.

با این حال هیچ تعهدی در پیش‌نویس نهایی مشخص نشده بود و دولت هرگز به قول خود عمل نکرده‌است. ادبیات «زبان‌های محلی و اتنیک» در مدارس دولتی تدریس نشد و نمی‌شود، و تنها درباره برخی از آنها آن‌هم به‌طور پراکنده و زیر نظر مقامات در مؤسسات دانشگاهی انگشت‌شماری پژوهش‌هایی انجام می‌شود. زبان‌های غیرفارسی و گویشوران آنها علیرغم شکوفایی کوتاه‌مدت در طول انقلاب، به‌شدت توسط اپوزیسیون دولتی محدود شده‌اند. افرادی که با رسانه‌های غیردولتی زبان اقلیت‌ها در ارتباط هستند،

سرکوب، سانسور و ارباب شده‌اند، و روزنامه‌نگاران و نویسندگان اقلیت تنها در فواصل زمانی و تحت کنترل شدید مجاز به انتشار [محتوا] به زبان خود هستند. تا همین اواخر به‌ندرت در کتب درسی مدارس به تنوع قومی، مذهبی و زبانی توجه می‌شد، و کودکان عموماً در مدارس اجازه ندارند به زبان‌های دیگری غیر از فارسی صحبت کنند.

در بند «ج» از ماده ۵ قطعنامه اعتقادی شورای عالی انقلاب فرهنگی با عنوان «اصول سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران اهداف اصلی آن «تقویت وحدت ملی و مذهبی» عنوان شده‌است. این بند همچنین اعلام می‌دارد که این اهداف می‌بایست با «توجه به ویژگی‌های قومی و مذهبی» دنبال شوند. در حالی که قانون اساسی به زبان‌های اقلیت‌ها اشاره دارد، شورای عالی تنها بر اهمیت ترویج و اشاعه زبان فارسی تاکید می‌کند. در ایران پَساخمینی، نمونه‌هایی این‌چنین از حذف‌ها و تاکیدات که نشان از نهادینه‌شدن ترجیحات و تبعیضات قومی-زبانی دارد، به دلیل اصلی موج جدیدی از اعتراضات با چارچوب قومی بدل گشته‌است.

جمهوری اسلامی مانند سلف خود دولتی متمرکز است. رهبران انقلاب در ابتدا قول دادند که در دولت جدید هر یک

از جوامع محلی می‌توانند نمایندگانی مختص خود [در کابینه] داشته باشند. رهبر معظم انقلاب آیت‌الله طالقانی در جریان تدوین قانون اساسی اعلام کرد «تمام امور کشور باید از طریق شوراها اداره شود». برخلاف دوره پهلوی که دستگاه دولتی «هویت آریایی» را بر همه اقوام تحمیل کرد، در جمهوری اسلامی چنین «خواست‌های فاشیستی‌ای» وجود نداشت: به قول طالقانی «لازم نیست یک بلوچ سنی به شیعه فارسی‌زبان تبدیل شود»:

اگر همه مردمی که در ایران زندگی می‌کردند به تشیع اعتقاد داشتند، فارسی صحبت می‌کردند و از یک ملیت بودند، یک نظام پارلمانی [عادی] می‌توانست همه مشکلات را حل کند. همه می‌دانیم که این‌گونه نیست. تنها یک راه حل وجود دارد: رسمیت یافتن حکومت خودمختار مردم (خودمختاری خلق‌ها).

به هر صورت در [خلال] همین بحث‌ها، سیاستمداران دیگر اظهار داشتند که هنوز برای ایجاد مدل فدرال برای ایران خیلی زود است و پیشنهاد «شورای خلق‌ها» (مجلس خلق‌ها) یا «شورای استان‌ها» (مجلس ایالات) به نمایندگی از اقلیت‌ها و مناطق در کنار پارلمان ملی در نهایت رد شد. تحولات در مناطق اقلیت‌نشین و متعاقب آن جنگ به‌عنوان بهانه‌ای برای عدم تمرکز قدرت استفاده شد.

به‌هرحال حکمرانی محلی در قالب «شوراهای اسلامی شهر و روستا» به‌عنوان یک اصل در قانون اساسی (اصل ۷) مقرر شد. اصل ۱۰۱ صراحتاً هدف از تشکیل این شوراهای را «جلوگیری از تبعیض در تهیه برنامه‌های عمرانی و رفاهی استان‌ها» عنوان می‌کند. با این حال انتخابات شوراهای تا پیش از سال ۱۳۷۸ برگزار نشده بود و امروز، قدرت این شوراهای توسط نهادهای پارلمانی، روحانی و نظامی به‌شدت محدود شده‌است. افزون بر این، دولت به ماده ۱۰۳ که تصریح می‌کند مقامات منصوب در مرکز باید از تصمیمات شورای محلی تبعیت کنند عمل نکرده‌است.

در حقیقت امر فرمانداری‌های استانی در مناطق اقلیت‌نشین در دست شیعیانی بوده و تا حدودی همچنان هست که از خارج از مناطق تحت حاکمیت‌شان به‌کار گمارده شده‌اند. حتی با اینکه نمایندگان پارلمان اسماً حوزه‌های خاصی را نمایندگی می‌کنند و از نظر تئوری قرار است به نگرانی‌های منطقه خود رسیدگی کنند، اما اقلیت‌ها معمولاً اجازه تشکیل سازمان‌های سیاسی خود را نداشتند و ندارند. چنین سازمان‌هایی تقریباً به‌طور خودکار مظنون به بی‌وفایی، خیانت و تجزیه‌طلبی هستند. در همین راستا بر اساس تفسیر یکی از ناظران، مخاطب ماده ۹ قانون اساسی به‌طور

ضمنی اقلیت‌های خودمختار هستند: «هیچ فرد، گروه یا مقامی حق ندارد به بهانه آزادی، به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی یا ارضی ایران کوچک‌ترین لطمه‌ای وارد کند.»

بر همین اساس حامیان اقلیت مجبور بودند و هستند که در سازمان‌های «فرهنگی» یا مذهبی‌ای که توسط دولت ایجاد یا تأیید شده‌اند کار کنند، آن‌هم تنها در صورتی که بتوانند مدرکی دال بر وفاداری خود به ولایت فقیه ارائه دهند. افزون بر همه اینها باید اضافه کرد که قانون مجازات اسلامی ایران با زبانی مبهم تنظیم شده‌است به‌گونه‌ای که طیف وسیعی از فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و مدنی را در بر می‌گیرد که می‌توان آنها را تلاشی برای «برهم زدن» نظم و امنیت عمومی تلقی کرد.

خلاصه مطلب اینکه در حالی که رهبران انقلاب تبعیض پهلوی را باطل اعلام کردند و تصویری از برابری قومی را منتشر کردند، و نیز با وجود تدوین اصول اساسی و تشکیل چارچوب نهادی به‌گونه‌ای که به‌ظاهر حافظ حداقل برخی از حقوق اقلیت‌ها باشد، به‌رحال واقعیت نظم پساانقلاب تبعیض قانونی و نهادی بود.

مرکز و پیرامون

در زمان انقلاب، بسیاری از اقلیت‌های قومی ایران در روستاها زندگی می‌کردند، اغلب منزوی و در مناطق ناهموار و غیرقابل دسترس پراکنده بودند. اگرچه برنامه‌های گسترده‌ای برای مدرن‌سازی، تجاری‌سازی و اصلاحات ارضی ایران را در دوران پهلوی تغییر داده بود، اما ساختارهای کشاورزی سنتی عمدتاً در مناطق اقلیت دست‌نخورده باقی ماندند. علی‌رغم کارزارهای آموزشی و بهداشتی، بسیاری از این مناطق حاشیه‌ای همچنان با بی‌سوادی و کمبود خدمات بهداشتی و دسترسی به خدمات اولیه روبه‌رو بودند. دولت پهلوی به‌جز صنعت نفت خوزستان، سرمایه‌گذاری و توسعه زیرساختی را در مرکز فارسی‌زبان متمرکز کرده بود و از اقلیت‌های پیرامونی غافل بود. حتی استان‌های آذربایجان که زمانی برجسته بودند نیز از پیشرفت سریع اقتصادی اواخر پهلوی عقب ماندند.

جمهوری اسلامی این مشکلات نابرابری شدید منطقه‌ای را به ارث برده‌است. افزون بر این، هرچند و مرج انقلابی، قیام‌های منطقه‌ای و سپس شروع جنگ ایران و عراق بین سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ تأثیر شدیدی بر پیرامون داشت. کردستان و

خوزستان به شدت نظامی شده بودند و مردم عادی متحمل بمباران‌های بی‌رویه شدند و تلفات زیادی به بار آمد و که به کاهش سریع جمعیت منجر شد. حدود ۶۵ درصد از تمام روستاهای کرد در طول جنگ آسیب دیده، متروک یا کاملاً ویران شدند، ۲۹ هزار کرد عراقی از جنگ شیمیایی صدام به ایران گریختند و بخش‌های وسیعی در مرز مین‌گذاری شد و زمین‌های کشاورزی برای استفاده نظامی مصادره شد. شهرهای بزرگ در خوزستان بمباران و برخی از آنها تقریباً به‌طور کامل تخلیه شدند؛ و در حالی که زیرساخت‌ها به شدت آسیب دیده بود اغلب فقط برای اهداف نظامی بازسازی می‌شدند. حدود ۱۶۰/۰۰۰ خوزستانی در جریان جنگ جان خود را از دست دادند و بسیاری از شهرها هنوز در وضعیت خرابی قرار دارند. پایگاه‌های نظامی بزرگی در مرزهای ایران ایجاد شد و نزدیک به یک دهه پس از جنگ، هنوز ۲۰۰/۰۰۰ نیرو در کردستان مستقر بود.

ترس از تبدیل شدن اقلیت‌ها به ستون پنجم در بازی ژئوپلیتیک، فرهنگ سیاسی سوءظن نسبت به خواسته‌های اقلیت‌ها را پرورش داد. به سازمان‌ها، رسانه‌ها و شخصیت‌های عمومی اقلیت با دیدی همچون دشمن و جاسوس بالقوه [نگریسته و] برخورد می‌شد. پژوهش در مورد مسئله اقلیت [تنها] به جنبه‌های امنیتی با اهمیت نظامی

محدود می‌شد. ظاهراً غرب کردستان و شرق بلوچستان پس از جنگ هم به‌منظور مبارزه با قاجاق و مبارزه با شورشیان نظامی باقی ماندند. این مناطق گاهی از پایگاه‌های نظامی و از طریق حکومت نظامی اداره می‌شوند و سرمایه‌گذاری اقتصادی اغلب بر زیرساخت‌های نظامی متمرکز شده‌است. از آنجایی که روابط محلی‌ها با مقامات مرکزی اغلب از طریق نمایندگان نظامی انجام می‌شد، در برخی از اعضای اقلیت حس اشغال‌شدگی تقویت شد.

در طول انقلاب و بلافاصله پس از آن، کشاورزی و صنعت در بسیاری از مناطق دچار تغییرات ساختاری ناگهانی، مصادره خودبه‌خود و توزیع مجدد زمین شد. اصلاحات ارضی انقلابی اغلب با مقاومت‌های محلی مواجه می‌شد. دولت هدف از این کنش‌ها را رسیدن ایران به خودکفایی در تولیدات کشاورزی تا سال ۱۳۷۱ اعلام کرد. اگرچه دولت نتوانست به این هدف دست یابد اما از اوایل دهه ۱۳۶۰ به بعد دولت کمک‌های مالی خود به [بخش] کشاورزی را افزایش داد. جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۱ در تلاش برای به‌دست آوردن دل‌ها و اذهان [عمومی] در مناطق شورشی، طرح توسعه «مناطق حاشیه‌نشین» (مناطق محروم) را اعلام کرد. این طرح در طول جنگ تا حدی از طریق طرح موسوم به «جهاد

سازندگی» به مرحله اجرا درآمد. ایرانیان از سراسر کشور و با اهدافی تعریف شده به مناطق جنگ‌زده اعزام شدند: ساخت و بازسازی جاده‌ها، پل‌ها، بنادر، راه‌آهن و سامانه‌های آبیاری؛ نصب شبکه‌های برق و حفر چاه؛ توزیع بذر و کود و احداث پارک و تأسیسات تفریحی.

رئیس‌جمهور [وقت] هاشمی رفسنجانی با توجهی دوباره به وضعیت اقتصادی پس از جنگ، همچنین به بازسازی‌های گسترده در مناطق جنگ‌زده دست زد. در نتیجه این تلاش‌ها و تلاش‌های متعاقب آن، زیرساخت‌های عمومی از زمان انقلاب تا حد زیادی در سراسر ایران بهبود یافته‌است. در حالی که در آستانه انقلاب ۲۶/۰۰۰ کیلومتر راه آسفالت‌ده در ایران وجود داشت، این میزان هم‌اکنون به بیش از ۱۶۰/۰۰۰ کیلومتر رسیده‌است. جاده‌های روستایی ایران تنها طی ده سال از ۸/۰۰۰ کیلومتر به ۶۴/۰۰۰ کیلومتر افزایش یافت. این پیشرفت‌ها تاثیر چشم‌گیری در ادغام مناطق دوردست در شبکه حمل‌ونقل و بازرگانی ملی داشت؛ شبکه‌ای که به سرعت در حال توسعه بود.

هرچند در حالی که این تلاش‌ها تا حدودی شرایط را در خوزستان و کردستان بهبود بخشید، اما به ندرت به مناطق شرقی مانند بلوچستان توجه می‌شد. متقاعد کردن پزشکان، مهندسان و کارشناسان برای استقرار در چنین مناطق

دورافتاده و خطرناکی برای مقامات مشکل بود. در عین حال به نظر می‌رسد تلاش‌های مجدانه دولت برای تشویق مهاجرت به بلوچستان نیز باعث بروز نارضایتی‌های قابل‌توجهی در مردمان محلی شده‌است. مهاجرت و اثرات زیان‌بار آن بر کشاورزی باعث شد جامعه بلوچ درگیر قاچاق مواد مخدر و گسترش جنایات مرتبط با آن در سراسر مرز افغانستان شود. غربی‌ترین مناطق مانند خوزستان و کردستان نیز در طول دهه ۱۳۷۰ شاهد افزایش قاچاق بود که تا حدی به دلیل تحریم‌ها علیه ایران و جنگ در عراق تشدید شد.

پس از جنگ ایران و عراق، نظام مراقبت‌های بهداشتی، آموزشی و رفاهی در مناطق پیرامونی گسترش یافت. دولت در تلاش برای پاسخگویی به رشد انفجاری جمعیت، دانشگاه‌های زیادی در مناطق اقلیت تاسیس کرد که برخی از آنها دچار ناکارآمدی بودند اما به همه آنها به شدت نیاز بود. به‌ویژه تأسیس دانشگاه‌های نیمه‌خصوصی آزاد اسلامی در سراسر ایران و تخصیص ثبت‌نام دانشگاه‌های تحت حمایت دولت برای دانشجویان «مناطق محروم» پیشرفت‌های مهمی را ایجاد کرد. اگرچه دانشگاه‌های مناطق اقلیت اغلب برای دانشجویان و دانشگاہیان گزینه‌های غیرجذابی بودند، و نیز

اگرچه دانشجویان ماهر از مناطق اقلیت اغلب دانشگاه‌ها و مشاغل شهرهای بزرگ‌تر را انتخاب می‌کردند اما گسترش آموزش عالی تأثیر شگرفی به همراه داشت.

گرچه ممکن است گرایش مهاجرت شهر به روستا در درازمدت ادغام فردی و اختلاط قومی را تسریع بخشد اما به‌ندرت برای پیشرفت خود مناطق اقلیت مفید است. در حالی که نرخ باسوادی در استان تهران در سال ۱۳۷۷ به ۸۸ درصد رسید، در استان کردستان همچنان ۶۸ درصد بود. سیستان و بلوچستان امروز استانی با کمترین امکانات آموزشی، بیشترین تعداد بی‌سواد و ضعیف‌ترین از نظر امکانات اجتماعی و فعالیت‌های فرهنگی است. با تمام این اوصاف ارتقای سطح سواد باعث افزایش آگاهی در بسیاری از مناطق شد از جمله در مناطق اقلیت که بخش‌هایی از جمعیت جوان احساس می‌کردند از پیشرفت سریع دهه ۱۳۷۰ عقب مانده‌اند.

یکی از دلایل نارضایتی‌های مکرر در میان اقلیت‌ها این است که نخبگان حاکم به عدم تمرکز قدرت و توسعه اقتصادی آن‌طور که در طول انقلاب وعده داده شده بود عمل نکردند. به نقل از هوشنگ امیراحمدی برنامه‌ریزی منطقه‌ای «مانند گذشته تابع برنامه‌ریزی بخشی شد و توجه کمتری به خود جلب کرد». در دهه ۱۳۷۰، بخش عمده‌ای از صنایع سنگین

در اطراف شهرهایی مانند تهران، اصفهان، زنجان و مشهد قرار داشت و حدود ۴۰ درصد از کل نیروی کار صنعتی در استان تهران مشغول به کار بود. از آنجایی که تنها یک پنجم جمعیت ایران در نیمه شرقی کشور قرار دارد، مناطقی مانند بلوچستان و خراسان توسعه چندانی نیافتند.

دهه‌ها بی‌توجهی، سوءمدیریت و غفلت در سیاست‌های توسعه در شاخص‌های مختلف رفاه و پیشرفت منعکس شد. در سال ۱۳۷۰، کردستان و سیستان و بلوچستان کمترین میزان امید به زندگی را در بین تمام استان‌ها به خود اختصاص دادند. در سال ۱۳۷۵، سیستان و بلوچستان در میان تمام استان‌ها «بیشترین میزان غفلت» را به خود اختصاص داد. سیستان و بلوچستان و خوزستان جزو پنج استانی بودند که کمترین حمایت دولتی را از توسعه زیرساختی روستایی دریافت کردند؛ همچنین این استان در کنار کردستان در بین پنج استانی بود که کمترین حمایت را از توسعه شهری دریافت کردند. حتی برخی از مناطق تُرک‌نشین به‌ویژه اردبیل از پیشرفت‌های اقتصادی‌ای که در نواحی مرکزی دیده می‌شد بسیار عقب‌تر بود. امروزه سیستان و بلوچستان و کردستان همچنان هم بالاترین نرخ بیکاری را در ایران دارند. بر اساس گزارشی رسمی در سال

۱۳۸۵ توسعه مناطق اقلیت‌نشین پس از انقلاب ناچیز بوده‌است. البته با اینکه بیشتر این مناطق به‌طور مداوم از نظر شاخص‌های رشد اقتصادی پساانقلابی عقب‌مانده‌اند، اما می‌بایست از رشد کلی و به‌ویژه پیشرفت‌های چشمگیر رفاهی که در جمهوری اسلامی به دست آمد قدردانی کرد. به قول کوان هریس جامعه‌شناس «رژیم رفاه در کاهش فقر، کاهش شکاف‌های روستایی-شهری و تثبیت رشد جمعیت شاهد موفقیت‌هایی بوده‌است» و با این کار توانسته «برخی از شکاف‌های سیاست اجتماعی که رژیم‌های رفاهی پیشین در سراسر جهان سوم نتوانستند به آنها رسیدگی کنند» را ترمیم کند. جمهوری اسلامی توانسته است با گسترش چارچوب‌های رفاه ملی، آموزش، حمل‌ونقل و تجاری، جمعیتی چشمگیر از مردم را با اینکه حتی بعضاً برخی از آنها مخالف رژیم هستند در یک پروژه توسعه‌گرایانه دولت‌سازی بگنجاند.

این موضوع جنبه‌ای حیاتی در درک ظهور قوم‌گرایی محسوب می‌شود: پیشرفت‌های اجتماعی-اقتصادی عمومی در مقیاس ملی باعث شده‌است که حاشیه‌نشینان از محرومیت نسبی [خود] آگاه شوند. در حالی که برخی از پروژه‌های «فشار شدید [توسعه]» مانند صنعت نی‌شکر در خوزستان در برخی سطوح به نفع مناطق اقلیت بوده‌است، اما بر توزیع نابرابر

قدرت و منابع نیز تأکید کرده‌است. به قول هریس، ایجاد یک «اجماع اجتماعی» برای کارآفرینان سیاسی آسان شده‌است؛ اجماعی که دولت به‌واسطه آن ضمن محافظت از شبکه‌های حامی نخبگان حاکم در برابر تحرک نزولی، دیگران را از طبقه متوسط طرد می‌کند. این احساس طرد افق امکان را در چارچوب انتظارات بالا و توانمندسازی مدنی محدود می‌کند. هرگاه این احساس با پارامترهای فرهنگی ترکیب شود، بستر مناسبی برای فعالیت‌های قومیتی ایجاد می‌کند.

ادغام و تقسیم‌بندی

ایران پساانقلاب دارای ویژگی‌هایی چون مناسبات متقابل ادغام و تقسیم‌بندی، اختلاط و مرزبندی قومی است. ظاهراً جنگ ایران و عراق نیز همزمان به این روند سرعت بخشیده‌است. بنا به گفته برخی محققان، از آنجایی که احساسات قومی برای دفاع از دولت-ملت کنار گذاشته شد، ملت‌سازی ایران در طول جنگ به اوج خود رسید؛ در حقیقت مشارکت اقلیت‌ها در عملیات جنگی به‌طور معمول در ادبیات دولتی تمجید می‌شود.

برای نمونه تُرک‌ها نقش نظامی بسیار مهمی ایفا می‌کردند و به این ترتیب گویا اهمیت دفاع ملی همراه با بسیج احساسات شدید مذهبی بر هر احساسات دیگری از جمله

احساسات قومی برتری داشت. به هرصورت در دوران پساجنگ نسل جدیدی از قومیت‌شناسان تُرک از تصویر تحسین‌شده تلاش‌های جنگی تُرک‌ها به‌عنوان سرمایه‌ای در ترویج نگرانی‌های محلی خاص استفاده کرده‌اند. افزون بر این جابه‌جایی‌های زمان جنگ نقش متفاوتی داشت: مثلاً در میان هزاران پناهنده جنگی خوزستانی و حتی زمانی که هیچ چشم‌انداز اقتصادی‌ای وجود نداشت عرب‌های بیشتری نسبت به غیرعرب‌ها به شهرهای جنوبی استان بازگشتند. از سوی دیگر تعداد قابل‌توجهی از کردها، تُرک‌ها و عرب‌هایی که از مناطق خود فرار کرده بودند به‌طور دائم در شهرهای مرکزی دیگر که عمدتاً فارسی‌زبان بودند ساکن شدند و در آنجا یا با محیط اطراف خود ادغام شدند یا در مناطق قومی. به‌نظر مناسبات دیگری هم در افزایش اختلاط و تبادلات قومی پساانقلاب نقش داشته‌است. مثلاً جدای از مهاجرت و تجارت روستا به شهر، پراکندگی خدمت سربازی و کرسی‌های اختصاص‌یافته دانشگاهی در سراسر کشور در معرفی جوامع مختلف به یکدیگر موثر بوده‌است. گسترش سریع سواد فارسی در میان اقلیت‌ها پس از انقلاب باعث شده‌است که میلیون‌ها غیرفارسی‌زبان بتوانند از رسانه‌های سراسری تغذیه کنند و در تولید آن سهمیم باشند. گردشگری داخلی صنعتی بزرگ در ایران است و دولت به‌طور فعالانه آن را

به‌عنوان راهی برای تحکیم وحدت ملی ترویج کرده‌است. با وجود این نشانه‌های آمیختگی و ادغام، به‌نظر می‌رسد که حس بودن در حاشیه‌ای که نادیده گرفته شده، احساسات تبعیض قومی را در میان بسیاری از اقلیت‌ها پس از انقلاب افزایش داده‌است.

پژوهش‌های چندانی درباره روابط بین اقوام در ایران پس‌انقلاب در دست نیست. در یکی از معدود نمونه‌ها محققان با مطالعه‌ای جالب در خصوص ترجیحات ازدواج نشان دادند که در میان هشت گروه قومی، تُرک‌ها، کردها و به‌ویژه عرب‌ها کمتر از فارس‌ها و به‌ویژه بلوچ‌ها با شخصی خارج از جامعه خود ازدواج می‌کنند. این مطالعه به این نتیجه رسید که اعراب بیشترین «فاصله اجتماعی» را از سایر گروه‌های قومی تجربه کردند. اگرچه بیشتر مطالعات عمدتاً در مورد «اثبات» وفاداری ظاهراً قوی اقلیت‌ها به ایران بود اما بر اساس مطالعه دیگری که از یک نظرسنجی ملی به‌دست آمده فارس‌ها و تُرک‌ها پایین‌ترین سطح همکاری اقتصادی و تبادل فرهنگی با سایر گروه‌های قومی را داشتند. همچنین بر اساس نتایج، بلوچ‌ها در برقراری ارتباط، تبادل و همکاری کمترین تلاش را نسبت به دیگر گروه‌های قومی از خود نشان داده‌اند. این مطالعه همچنین نشان داد که

فارس‌ها و تُرک‌ها بیشترین شباهت دیدگاهی درباره «هویت ملی» را دارا هستند و اینکه فارس‌ها نسبت به سایر گروه‌ها از مزیت و اعتبار کامل فرهنگی برخوردار بودند.

مناسبات تقسیم‌بندی و ادغام قومیتی و نیز مسائل بحث‌برانگیز ذاتی آن درباره برابری در مقیاس خرد اجتماعی، در دهه ۱۳۷۰ در مقیاس کلان سیاسی منعکس شد. علی‌رغم تاسیس برخی واحدهای جدید پس از انقلاب، مرزهای استانی در هیچ‌کجا با مرزهای مناطق اقلیت تاریخی همخوانی نداشت. تُرک‌ها امروزه در پنج استان پراکنده شده‌اند که در این میان دو استان نام آذربایجان را یدک می‌کشند. در یکی از این دو استان نیز تعداد قابل‌توجهی از کردها و سایر اقلیت‌ها وجود دارد. بلوچ‌های سنی هنوز هم در استان خود سیستانی‌های شیعه‌ای دارند که نسبتاً قدرتمندتر هستند، و اعراب از سال ۱۳۳۱ از نظر اداری با مناطق عمدتاً غیرعرب در شمال و شرق منطقه‌ای که قبلاً به‌عنوان عربستان شناخته می‌شد همراه شده‌اند.

به بیان دیگر، فراخوان‌های انقلابی برای خودمختاری اقلیت‌ها به تغییر قومی مهم در مرزهای استانی پساانقلاب تبدیل نشد. هرچند دوره پساخیمینی‌گرایی مشخصی به منطقه‌گرایی (محل‌گرایی یا ناحیه‌گرایی) داشت، و این یعنی مطالبات منطقه‌ای برای افزایش دسترسی به منابع اقتصادی،

قدرت سیاسی و استقلال اداری. پیش و پس از انقلاب، به سبب رقابت بین نخبگان مختلف منطقه‌ای، برخی واحدهای اداری جدید به وجود آمد. در موارد معدودی که دولت تسلیم خواسته‌های منطقه‌ای با چارچوب قومی شد، یا به استان جدید اصطلاحات غیرقومی می‌داد (مانند گلستان یا «باغ» که تا حدی با ترکمن صحرا مطابقت دارد) و یا استانی را ایجاد می‌کرد که اسماً «قومی» بود در حالی که تنها بخشی از کل جامعه را در بر می‌گرفت (مانند کردستان و لرستان). به هر صورت نمی‌توان در منطقه‌گرایی همواره چارچوب‌های قومی واضحی یافت. هوشنگ شهابی در یکی از معدود نمونه‌های پژوهشی در مورد این موضوع مهم، چگونگی جنگیدن تُرک‌های اردبیل و کسب مقام به‌عنوان استانی مجزا در سال ۱۳۷۲ (از جمله با تداعی تلاش‌های جمعی جنگ) را مستند کرده‌است. این پژوهش نشان می‌دهد که نگرانی‌های محلی لزوماً با نگرانی‌های صریح «قومی» مرتبط نیست؛ اینکه تُرک‌ها نهادی واحد، متحد و یکپارچه نیستند؛ و اینکه به قول شهابی «حاشیه‌هایی در پیرامون وجود دارد». به‌هرحال با مرگ پدر انقلابی در سال ۱۳۶۸ و باز شدن تدریجی فضا برای بحث عمومی، ایران وارد دوره جدیدی از بسیج نارضایتی با چارچوب قومی شد. بر اساس استدلال

شهابی گفتمان بسیار پوپولیستی رژیم پسانقلاب، به شهروندانی که در حاشیه قرار داشتند قاطعیت بیشتری برای مطالبات خود از مرکز بخشید.

با بازگشت تدریجی این شهروندان به صحنه سیاسی و عمومی در اوایل دهه ۱۳۶۰ و اواخر دهه ۱۳۷۰، قوم‌گرایانی که از سازمان‌های چپ و ایده خاص خود در مورد خودمختاری برای «اقلیت‌های ملی» روی گردانده بودند یا برای ارتباط با انقلاب و جناح‌های متخاصم آن بسیار جوان بودند به خواسته‌های محلی‌تر با مرزبندی قومی‌تر روی آوردند. اما موج اصلاح‌طلبی در اوایل دهه ۷۰ برایشان امکان بیان واضح‌تر و جسورانه‌تر مطالبات [خود] را فراهم کرد. ملی‌شدن سیاست در ایران پسانقلاب نیروهای جدیدی را به همراه داشت.

لحظه‌ای رهایی

پایان جنگ ایران و عراق و درگذشت پدر جمهوری اسلامی فضای سیاسی نسبتاً بازتری را به‌ارمغان آورد. در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۳۶۸-۱۳۷۶)، ایران از نظر اقتصادی و بین‌المللی بازسازی شد. اما با مرگ خمینی، ایران داوری قدرتمند را نیز از دست داد و رقابت‌های جناحی پشت‌پرده به‌سرعت به عرصه عمومی کشیده شد. تلاش‌های رفسنجانی برای سرد کردن لفاظی‌ها و سیاست‌های رادیکال رژیم نیز راه

را برای جریان‌های اصلاح‌طلب و در نهایت ریاست‌جمهوری محمد خاتمی (۱۳۷۶-۱۳۸۴) هموار کرد. سال‌های اولیه ریاست‌جمهوری خاتمی، دوره تعدیل لفاظی، نزدیکی با غرب و آرام‌سازی سیاست‌های اجتماعی و فرهنگی بود. اما انتخاب محمود احمدی‌نژاد به‌عنوان رئیس‌جمهور در سال ۱۳۸۴، نشان‌دهنده نظامی‌شدن اساسی نظام سیاسی و همچنین افزایش تنش در درون نخبگان حاکم بود. همه این تحولات بر اقلیت‌های ایران تأثیر گذاشت.

سه ریاست‌جمهوری جدای از تفاوت‌های ایدئولوژیک و جناحی مشترکاً با ظهور دوگانه لفاظی ملی‌گرایانه دولت (موضوع فصل ۳) و جریان‌های جدید گفتمان قومیتی ضددولتی در میان اقلیت‌ها همراه بودند. این تحولات توسط تغییرات بین‌المللی که جمهوری اسلامی را به چالش می‌کشد شکل گرفت. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۳۷۰ تأثیر قابل‌توجهی بر ایران گذاشت. دولت‌های جدید متعددی در شمال شکل گرفتند که در برخی از آنها جمعیت‌هایی از نظر قومی شبیه به اقلیت‌های ایران بودند. در شرق، شوروی افغانستان را با یک جنگ داخلی ترک کرده بود که در نهایت توسط یک دولت جدید بنیادگرای سنی به رهبری طالبان که دشمن ایران شیعه بود سرکوب شد. در غرب هم عراق در

جریان جنگ دوم خلیج فارس متحمل آسیب شد و کردهای این کشور بیش از پیش ابراز وجود می‌کردند. با گسترش تدریجی تلویزیون‌های ماهواره‌ای و در نهایت اینترنت، همه این تغییرات به موضوع بحث و منبع الهام اقلیت‌های ایران تبدیل شد.

در زمان خمینی، دولت استفاده از زبان‌های اقلیت را محدود کرده بود. تنها تعداد اندکی از نشریات زبان اقلیت آن‌هم صرفاً در صورت پایبندی به ایدئولوژی دولتی اجازه فعالیت داشتند. جدای از تبلیغات دولتی، ادبیات مجاز به زبان‌های اقلیت عموماً به موضوعات مذهبی محدود می‌شد. اما پس از مرگ خمینی، دولت به برخی ناشران و کتاب‌فروشی‌ها اجازه داد تا پاسخگوی نیازهای غیرفارسی‌زبانان باشند. ادبیات مجاز همچنان به نوع غیرانتقادی محدود بود، اما با کاهش تدریجی محدودیت‌ها کتاب‌فروشی‌ها ادبیات کشورهای همسایه را نیز [تا حدی] وارد میدان کردند. در زمان رفسنجانی، برخی از مجلات و روزنامه‌های زبان اقلیت احیا شدند و تعدادی نشریه جدید پا به عرصه وجود گذاشت. دولت چندین برنامه رادیویی و در نهایت ایستگاه‌های رادیویی و برنامه‌های تلویزیونی به زبان‌های اقلیت و نیز مخاطبان فرامنطقه‌ای که تمایل به تبلیغات [خود] در آنها را داشت راه‌اندازی کرد: عربی، تُرک، ترکی، کردی سورانی و بلوچی.

تنوع قومی اکنون در کتاب‌های مدرسه و تبلیغات رسانه‌های دولتی و همچنین نمادهای ملی‌گرایانه و ارجاعات پراکنده به گذشته ایران پیش از اسلام به تصویر کشیده می‌شد.

در حالی که عرصه سیاسی و فرهنگی در دوران رفسنجانی تا حدی روی گسترش به خود دید اما شجاعانه‌ترین تلاش برای بازتعریف جمهوری اسلامی در این جهان پس از جنگ سرد را می‌بایست به ائتلاف سست اصلاح‌طلبان، ملی‌گرایان مذهبی، روشن‌فکران و دانشجویان منتسب کرد. در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶، ائتلاف رای‌دهندگانی را که مشتاق وعده‌های مردم‌سالاری (حکومت مردمی) خاتمی، افزایش مشارکت زنان در امور عمومی و احترام به حقوق اقلیت‌ها بودند بسیج کرد. ترکیبی از نارضایتی‌های سرکوب شده، گسترش موسسات آموزش عالی در پیرامون (مناطق حاشیه‌ای) و ظهور رسانه‌های جدید، برخی از مناطق اقلیت را به بستری برای پرورش اتحادیه‌های دانشجویی و تشکل‌های مردمی حامی گفتمان خاتمی در مورد حقوق و جامعه مدنی تبدیل کرد.

در دوران خاتمی، موضوعات حساس به موضوعات رایج در مطبوعات، انجمن‌های سیاسی، دانشگاه‌ها و به‌طور کلی در حوزه عمومی تبدیل شد. هنگامی که روشن‌فکران،

هنرمندان، روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی جرأت کردند تا مستقیماً به وضعیت حقوق بشر، آزادی فرهنگی و برابری اجتماعی بپردازند نگرانی‌های انباشته‌شده اقلیت‌های قومی نیز ظاهر شد. کابینه جدید خاتمی در سال ۱۳۷۶ اعلام کرد که «تقویت وحدت و وفاق ملی با احترام به فرهنگ‌های محلی» بخشی از استراتژی آنها است. برای نخستین بار پس از انقلاب، اعضای اقلیت به سمت‌های کلیدی در ادارات محلی و استانی منصوب شدند و در مناطق اقلیت سازمان‌های اصلاح‌طلب به‌وجود آمدند.

با اینکه سانسور و خودسانسوری همچنان وجود داشت اما دولت اصلاحات به طور قابل‌توجهی محدودیت‌های فعالیت فرهنگی و پژوهشی اقلیت‌ها را گسترش داد. پس از انتخاب خاتمی، تعداد رسانه‌های مستقل اقلیت‌زبان به‌طور تصاعدی افزایش یافت و علی‌رغم سرکوب‌های گاه‌به‌گاه، تأثیر زیادی در برخی حوزه‌ها داشت. ایران تا سال ۱۳۷۹ دارای ۱۵ کانال رادیویی و ۷ ایستگاه تلویزیونی بود که برای برنامه‌های منطقه‌ای و استانی از جمله برخی به زبان‌های اقلیت اختصاص یافته بودند. خاتمی مستقیماً در مورد مشکلات جوامعی مانند اعراب و کردها سخن به‌میان آورده بود (حتی گاهی به زبان عربی و کردی صحبت می‌کرد) و متعاقباً اکثریت آرای آنها را به‌دست آورد. بنابراین وی توانسته بود قدرت یک

پتانسیل سیاسی را نشان دهد که عمدتاً نادیده گرفته شده بود.

این روند جدید شامل پرداختن سیاستمداران به موضوع اقلیت‌ها در طول دوره اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴) تشدید شد. مناطق اقلیت با اکثریت قاطع به اصلاح‌طلبانی رای دادند که نسبت به نابرابری استانی ابراز نگرانی کردند. مشارکت رای‌دهندگان در کردستان و بلوچستان، دو استانی که قبلاً کمترین مشارکت را در کشور داشتند، به شدت افزایش یافت. بر اساس ادعای یک نظرسنجی در سال ۱۳۸۴، ۹۳ درصد از کردهایی که با آنها مصاحبه شده بود معتقد بودند که تحولات سیاسی مثبتی را در دوره خاتمی تجربه کرده‌اند. در نخستین انتخابات شوراهای شهر و روستا که در سال ۱۳۷۸ برگزار شد، اقلیت‌ها از فرصت رای‌دادن به نمایندگان محلی استقبال کردند. در سال ۱۳۸۲، مشارکت رای‌دهندگان در دومین انتخابات شوراهای شهر و روستا در مناطق اقلیت افزایش یافت و این در حالی‌است که مشارکت در سراسر کشور کاهش یافته بود.

هم‌زمان با تجربه فضایی آزادتر در ایران، میان اصلاح‌طلبان و قوم‌گرایان شکافی پدید آمد. به اعتقاد برخی از اقلیت‌هایی که در سال ۱۳۷۶ از خاتمی حمایت کرده بودند، اصلاح‌طلبان

آن‌طور که باید و شاید کاری از پیش نبرده بودند. در سال ۱۳۸۰، سخنگویان اقلیت‌ها از عدم حمایت رئیس‌جمهور از حقوق اقلیت‌ها و بودجه ناکافی برای فعالیت‌های فرهنگی اقلیت‌ها شکایت کردند. در همان زمان، اپوزیسیون سکولار-ناسیونالیست و اصلاح‌طلبان مذهبی-ناسیونالیست به‌طور فزاینده‌ای نگران قوم‌گرایان بودند و هر یک طرف دیگر را به تهدید خواسته یا ناخواسته امنیت و وحدت ملی متهم کردند. سیاستمداران اصلاح‌طلب مطالبات و گفتمان‌های رادیکال‌تری را مطرح کرده بودند: موضوع اقلیت‌ها دیگر در سیاست ایران یک تابو نبود، سخنگویان جسور شده بودند و زخم نارضایتی‌ها به‌سرعت سر باز کرد.

کارزارهای انتخاباتی ریاست‌جمهوری ۱۳۸۴ در حالی برگزار شد که در خوزستان و کردستان ناآرامی‌های قومی برقرار بود (به ادامه متن نگاه کنید)، و اکثر رقبا درگیر نوعی تعامل با حوزه‌های انتخابیه اقلیت بودند: نامزدهای اصلاح‌طلب از لرستان و بلوچستان بازدید کردند و با روحانیون اهل سنت نماز خواندند؛ نامزدهای محافظه‌کار از مناطق تُرک، ترکمن و عرب دیدن کردند. عبدالله رمضان‌زاده، سخنگوی [دولت] خاتمی، با تهدید به تحریم انتخابات در حوزه انتخابیه خود در کردستان، خشم محافظه‌کاران را برانگیخت. به دلیل نارضایتی عمومی از نظام سیاسی، این تهدید در نهایت با حضور بسیار

کم در کردستان محقق شد. در این‌هنگام که قومیت اکنون به متغیری اساسی در مناسبات انتخابات ایران تبدیل شده بود، احمدی‌نژاد (که مسلماً تنها نامزدی بود که به‌طور خاص به موضوع اقلیت‌ها نپرداخته، بلکه به‌طور کلی به بی‌عدالتی اجتماعی پرداخته‌است) برنده انتخابات شد.

وضعیت موجود

احمدی‌نژاد به‌عنوان رئیس‌جمهور، تاکنون مواضع محتاطانه‌ای اتخاذ کرده‌است و به‌ندرت مانند اصلاح‌طلبان به‌شکل مستقیم به موضوع اقلیت‌ها پرداخته‌است. به‌هرصورت او نیز از نارضایتی در حاشیه‌ها به‌خوبی آگاه‌است و زمان قابل‌توجهی را صرف گشت‌وگذار در استان‌های دوردست و فقیر مرزی کرده‌است. گرایش‌های پوپولیستی احمدی‌نژاد در نهایت او و حامیانش را به لاس‌زدن با لفاظی‌های ناسیونالیستی سوق داد که در تاریخ جمهوری اسلامی سابقه نداشته‌است. اما مسلماً این بدان‌معنا نبوده که سیاست‌های او آشکارا بیش از سایر روسای جمهور فارس‌محور بوده‌است. احمدی‌نژاد در آیینی تاکید می‌کند که همه ایرانیان برابرند و «ایرانی» به معنای یک قوم [خاص] نیست. اما سرکوب عمومی فعالیت‌های اصلاح‌طلب و اپوزیسیون در دوران احمدی‌نژاد تأثیر مخربی بر سیاست

اقلیت‌ها داشته‌است و دولت او با لغاضی‌های ناسیونالیستی، از نگاه قوم‌گرایان تبعیض‌آمیز و شوونیستی تلقی می‌شود. توجه فزاینده به نارضایتی اقلیت‌ها در زمان انتخابات نباید نگرانی فراگیری که مسئله اقلیت در میان نخبگان محافظه‌کار حاکم بر ایران با رهبری آیت‌الله خامنه‌ای ایجاد می‌کند را به پشت ابر ببرد. هرگاه مطالبات محلی و منطقه‌ای به صورت قومی شکل گیرند تقریباً می‌توان خودبه‌خود آن‌را مقدمه‌ای خطرناک برای جدایی‌طلبی تلقی کرد. معمولاً به فعالان اقلیت به چشم خائن به‌ملت و مزدور قدرت‌های خارجی نگریسته می‌شود. رهبر [انقلاب] در سال ۱۳۷۹ به مجمع مقامات دولتی هشدار داد که دشمنان خارجی با سوءاستفاده از نارضایتی اقلیت‌ها به دنبال تضعیف جمهوری اسلامی هستند. خامنه‌ای همچنین با اشاره‌ای نادر به ریشه‌های تُرک خود تأکید کرد که «همه اقوام ایرانی به فکر ایران و جمهوری اسلامی‌اند و ایران را وطن خود می‌دانند».

وزیر اطلاعات در همان سال هشدار داد که دشمنان به دنبال دستکاری مسئله اقلیت‌ها هستند و در سال ۱۳۸۳ پیش‌بینی کرد که درگیری‌های داخلی آینده در ایران «اجتماعی و قومی» خواهد بود تا «سیاسی». از آن‌پس مقامات نظامی مرتباً نسبت به نفوذ دشمن خارجی در مناطق اقلیت و تلاش برای ایجاد اختلاف در مسائل قومی و فرقه‌ای

در داخل ایران هشدار داده‌اند. در حالی که اصلاح‌طلبان در پیچه‌های بسیج اقلیت را باز کردند محافظه‌کاران دوباره از واژگان خصمانه دوران خمینی استفاده کردند. بنابراین مسئله اقلیت نیز به منازعات جناحی در سیاست داخلی ایران تبدیل شد.

در جریان ناآرامی‌های قومی ۱۳۸۴-۱۳۸۶ در ایران (به ادامه متن مراجعه کنید)، سیاستمداران و رسانه‌های محافظه‌کار مرتباً اصلاح‌طلبان را به‌خاطر سیاست‌های نرم و «ساده‌لوحی» اشان که به گروه‌های قومی اجازه فعالیت و رشد داده‌اند سرزنش می‌کردند. محبوبیت اصلاح‌طلبان در مناطق اقلیت از سوی برخی محافظه‌کاران به‌عنوان شاهی بر این تلقی می‌شد که اصلاح‌طلبان در واقع به ناآرامی دامن می‌زنند تا دولت محافظه‌کار را که پس از خاتمی در سال ۱۳۸۴ قدرت را به‌دست گرفت بی‌اعتبار کنند. در همین سال، آیت‌الله جنتی محافظه‌کار عالی‌رتبه به کسانی که از احساسات قومیتی برای مبارزات انتخاباتی ریاست‌جمهوری خود سوءاستفاده می‌کردند حمله کرد و هشدار داد که آنها در واقع کار دشمن را با ایجاد اختلاف بین مسلمانان انجام می‌دهند. این نگرانی به سیاستمداران محدود نمی‌شد. پروفیسور حمید احمدی (به فصل ۵ نگاه کنید) از دانشگاه

تهران هشدار داد که سوءاستفاده «ابزارگرایانه» نامزدها از قومیت، برای وحدت ملی مضر است و به‌طور بالقوه راه‌هایی را برای دست‌کاری خارجی و «جریان‌های ضد ایرانی» درونی باز می‌کند.

این نگرانی‌ها با تحولات منطقه‌ای و جهانی و به‌ویژه با به‌اصطلاح جنگ علیه تروریسم ارتباط تنگاتنگی داشت. گنجاندن ایران به‌عنوان بخشی از محور شرارت توسط جورج بوش، رئیس‌جمهور ایالات متحده در سال ۱۳۸۱، پایانی بر تمام تلاش‌های قبلی برای برقراری گفت‌وگو بین ایالات متحده و ایران بود. آمریکایی‌ها با تحریم، ارباب و جنگ روانی فشار بر ایران را افزایش دادند. ایران همزمان با تهاجم [آمریکا] به افغانستان و عراق در سال ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲ خود را در محاصره ارتش آمریکا و متحدانش دید. تهران از آن‌زمان مکرراً مدعی شده‌است که ایالات متحده با استفاده از سازمان‌های شبه‌نظامی در میان اقلیت‌های ایران به‌عنوان [نیروهای] نیابتی علیه جمهوری اسلامی استفاده کرده‌است. واشنگتن به‌نوبه خود ایران را به مداخله در افغانستان و عراق از جمله دستکاری در شکاف‌های قومی و فرقه‌ای متهم می‌کند. این رابطه خصمانه تأثیر مستقیم و زیانباری بر روابط دولت و اقلیت ایران گذاشت.

به هر صورت جنگ‌طلبی پا را از تهدید نظامی ملموس نیز فراتر گذاشت. ظاهراً «پژوهش‌های» مغرضانه غرب در مورد مسئله اقلیت‌ها در ایران و کنفرانس‌هایی که توسط اندیشکده‌های نومحافظه‌کار ایالات متحده تحت عناوینی مانند «راه‌حل فدرال» برای گروه‌های قومی ایران برگزار می‌شود، ظن تهران را تأیید می‌کند و واکنش‌های منفی این کشور را در سراسر جهان برانگیخته است. مدیران و عوامل سابق سیا آشکارا توصیه کرده‌اند که دولت ایالات متحده تلاش کند تا تنش‌های قومیتی را به مزیت نظامی علیه جمهوری اسلامی تبدیل کند. «خیرخواهی‌های» متکبرانه و توهم‌آمیز با هدف [تشکیل] «خاورمیانه‌ای بهتر» در صورت بازترسیم نقشه‌ها در امتداد مسائل قومی، این احساس را در میان بسیاری از ایرانیان تقویت کرده است که آنها دست‌مایه استراتژی‌های نئوامپریالیستی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» قرار گرفته‌اند. چنین اظهارات و فعالیت‌هایی به دشمن‌پنداری همه‌جانبه دامن می‌زند و تاثیر مستقیمی بر سیاست‌های قومی در داخل ایران دارد.

با گزارش‌های متعدد روزنامه‌ها و نشریات از نفوذ پنهان غرب ترس ایرانیان تقویت شده است. سیمور هرش روزنامه‌نگار پژوهشی در سال ۱۳۸۵ با استناد به مقامات بلندپایه

آمریکایی که نامشان فاش نشد ادعا کرد که ایالات متحده در گذشته «واحدهایی» داشته که در میان تُرک‌ها، کردها و بلوچ‌های ایران فعال بوده‌اند. به گزارش وی هدف این یگان‌ها جدای از جمع‌آوری اطلاعات، تضعیف رژیم با شدت‌بخشیدن به «تنش‌های قومی» بوده‌است. هersh و روزنامه‌نگاران دیگر نیز ادعا کرده‌اند که اسرائیل گروه‌های کرد را در کردستان عراق علیه ایران بسیج می‌کند. همچنین گزارش‌ها و اطلاعات درز کرده متعدد نشان از حمایت آمریکا و اسرائیل از شبه‌نظامیان در بلوچستان و کردستان دارد (به ادامه متن مراجعه کنید). چنین ادعاهایی با گزارش‌های دیگر رسانه‌های غربی مطابقت دارد؛ گزارش‌هایی مبنی بر پژوهش تفنگداران دریایی آمریکا درباره میزان و چگونگی تاب‌آوری ایران در رویارویی با تجزیه‌های قومی و فرقه‌ای خشونت‌آمیز. این ادعاها همچنین با گزارش‌هایی همسوست که نشان می‌دهد کنگره آمریکا با هدف ترویج دموکراسی در ایران، به سازمان‌های اقلیت رادیکال و گروه‌های تروریستی در داخل ایران ۷۵ میلیون دلار بودجه اختصاص داده و یا آنها را با بودجه‌های طبقه‌بندی‌شده سیا تامین مالی کرده‌است.

چنین گزارش‌هایی در حالی منتشر شد که ایالات متحده برای اقدامات بین‌المللی شدیدتر علیه ایران فشار می‌آورد و نومحافظه‌کاران آمریکایی نیز در تلاش بودند تا شاخه مسلح

سازمان مجاهدین خلق را از فهرست‌های رسمی تروریستی حذف کنند. گزارش‌هایی مبنی بر فعالیت‌های مخفی تقریباً همیشه مبتنی بر منابع ناشناس است، اما مقامات آمریکایی (و همچنین بریتانیایی و کانادایی) به‌طور رسمی از نمایندگان سازمان‌های مختلف قومی-ناسیونالیست و جدایی‌طلب دعوت کرده و با آنها دیدار کرده‌اند. چنین تحرکاتی که نشان‌دهنده وجود برنامه‌ای برای جنگ غیرمستقیم علیه ایران است، کار را برای دستگاه دولتی در تهران که به‌طور فزاینده‌ای رو به نظامی‌شدن گذاشته آسان‌تر کرده تا [بدین‌وسیله] فعالان اقلیت ناراضی را به‌عنوان دستفروشان خارجی معرفی کند. این امر موجب شده تا همه فعالان حقوق بشر، اپوزیسیون و حتی اصلاح‌طلبان در موقعیتی نامطمئن قرار گیرند و مجبور شوند بین حمایت از حقوق اقلیت‌ها و مقاومت در برابر دستکاری‌های خارجی تعادل برقرار کنند.

با حذف تدریجی اصلاح‌طلبان که از سال ۱۳۷۸ آغاز و در سال ۱۳۸۴ تشدید شد، و نیز سرکوب گسترده فعالیت‌های اپوزیسیون به‌دنبال ناآرامی‌های پساانتخابات در سال ۱۳۸۸، فعالان حقوق بشر و جنبش‌های دموکراسی‌خواه ایران با شکست‌های زیادی مواجه شدند. این مشکلات مستقیماً به

تشدید نگرانی درباره تجاوز آمریکا در منطقه مربوط بود که به نوبه خود با تهدید نظامی واقعی در مرزهای ایران افزایش یافت. اقلیت‌های ایران در مسیر اعتدال پساخیمینی و بازسازی پساچنگ با نزدیکی دیپلماتیک پس از جنگ سرد تا نظامی‌سازی پس از ۱۱ سپتامبر، هم گشودن و هم بسته شدن راه‌هایی را برای ابراز احساسات قومیتی و رهایی از ناامیدی‌های سرکوب‌شده تجربه کردند. با وجود اینکه خامنه‌ای تا حد زیادی توانسته است وضعیت محافظه‌کارانه موجود را حفظ و چالش‌های بزرگ را سرکوب کند، فعالان قوم‌گرا موفق شده‌اند موضوع اقلیت‌ها را در دستور کار دولت آینده ایران قرار دهند.

بسیج قومی در ایرانِ پساخیمینی

آذربایجان

نقش مستند تُرک‌ها در ایجاد دولت-ملت مدرن ایران، ادغام آنها با جامعه کلی و سابقه طولانی وطن‌پرستی سرسختانه‌اشان، دانشمندان برجسته را به بیان اظهارات گسترده‌ای سوق داده از جمله اینکه «تُرک‌ها به دلیل پیشینه قومی خود متحمل هیچ تبعیضی نمی‌شوند.» البته این حرف درست است که تُرک‌ها عموماً دسترسی خوبی به قدرت در

ایران دارند، اما همان محققان همچنین اذعان دارند که در میان برخی از آنها جنبش فزاینده‌ای برای حقوق قومی، آگاهی فرهنگی و خودمختاری محلی وجود دارد. این پارادوکس بزرگترین اقلیت ایران است؛ جامعه‌ای آنقدر بزرگ که اکثر دانشمندان ایرانی برای توصیف آن هرگز از کلمه *اقلیت* استفاده نمی‌کنند.

جنبش قومیتی کنونی تُرک در جریان انقلاب زمانی شکل گرفت که سازمان‌های نسبتاً کوچک اما بسیار پر سروصدایی مانند *انجمن آذربایجان* به وسیله جزوه‌ها و سمینارها خواستار پایان دادن به ظلم تاریخی علیه تُرک‌ها به‌عنوان گروهی قومی شدند. این بسیج پساانقلابی توسط علما و فعالان سیاسی رهبری شد. این کارآفرینان قومی از طریق مجلاتی مانند *وارلیق و یلدش*، پیوندهای فرهنگی تُرک را در آن سوی مرزها تبلیغ می‌کردند و در عین حال منتقد سیاست‌های دولت ایران بودند. با وجود گسست‌های سیاسی در منطقه، بسیاری از آنها ارتباط مستقیم خود با مارکسیست‌ها و قوم‌گرایان در جمهوری آذربایجان را حفظ کردند.

در دوران اتحاد جماهیر شوروی، مسکو ابتدا استراتژی ارتقای خودمختاری تُرک‌های ایران را دنبال کرد، اما از سال ۱۳۶۰ از

نظر استراتژیک به سمت ایده اتحاد «آذربایجان [شمالی]» و «آذربایجان جنوبی» کنونی (ایران) تغییر جهت داد. در سال‌های گلاس‌نوست، سازمان‌های جدید تُرک در جمهوری آذربایجان که بسیاری از آنها توسط دستگاه‌های کمونیست سابق رهبری می‌شدند، از فضای سیاسی بازتری بهره‌مند شدند. آنها به اصطلاح ادبیات حسرت را پرورش دادند که یادآور نوستالژی شاعرانه‌ای بود برای زمانی خیالی که همه تُرک‌ها یکی بودند. جبهه ملی‌گرای خلق آذربایجان که در سال ۱۳۶۸ تأسیس شد، پس از اعلام استقلال جمهوری آذربایجان در سال ۱۳۷۰ و در جریان مناقشه قره‌باغ کوهستانی در سال‌های ۱۳۷۳-۱۳۷۰ اهمیت یافت. در میان قوم‌گرایان مستقر در باکو، تعدادی از فعالان ایرانی‌الاصل نیز وجود داشتند که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از سوسیالیسم به ناسیونالیسم قومی «تغییر رویه دادند».

فعالیت قوم‌گرایی فرامرزی در سال‌های منتهی به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به تدریج افزایش یافت. در سال ۱۳۶۸، جمعیتی بر فراز پاسگاه مرزی نخجوان هجوم آوردند و وارد ایران شدند و اعضای خانواده از آنها استقبال کردند. با تکرار این اقدام نمادین در طول مرز، دولت ایران با اکراه از آن به نام برادری شیعی استقبال کرد. هرچند قوم‌گرایان از آن برای احیای پیوندهای فرهنگی استفاده کردند. مهم‌تر از

همه استقرار یک دولت تُرک طرفدار غرب در شمال بود که محاسبات سیاست خارجی ایران را تغییر داد و تا حدی بر مناسبات داخلی آن تأثیر گذاشت.

انتخاب رئیس‌جمهور ملی‌گرا ابوالفضل ائلچی‌بی در سال ۱۳۷۱ در باکو باعث نگرانی‌هایی در تهران شد، اما لفاظی‌های طرفدار ترکیه و «اتحاد» ائلچی‌بی حمایت چندانی را در میان تُرک‌های ایران به همراه نداشت. حمایت گاه‌وبی‌گاه ایران از ارمنستان در طول جنگ قره‌باغ کوهستانی، روابط بین دو کشور را بیشتر تیره کرد. حیدر علی‌اف جانشین ائلچی‌بی در ابتدا رویکرد عمل‌گرایانه‌تری در پیش گرفت، اما در سال ۱۳۷۴ به دلیل فشارهای آمریکا، ایران را از یک قرارداد مهم نفتی کنار گذاشت. در سال ۱۳۸۰، تنش‌های شدیدی بین ایران و جمهوری آذربایجان (و در ادامه، ترکیه و ایالات متحده) به وجود آمد که ناشی از اختلافات بر سر مرزهای دریایی در دریای خزر، دسترسی به ذخایر نفتی و روابط دوستانه جمهوری آذربایجان با اسرائیل بود. با وجود بهبود قابل‌توجه در روابط، همچنان هم‌گاهی شاهد تنش‌های بین دو کشور هستیم.

امروزه در ایران قومیت‌های مختلف تُرک فعال هستند. برخی به‌ویژه دانشجویان دانشگاه خود را «هویت‌طلب» می‌خوانند.

یکی از محققین اولین نشانه‌های این جنبش را در سال ۱۳۷۲ می‌داند: در آن سال دانشجویان تُرک به نظرسنجی‌ای که ادعا می‌شد توسط رسانه‌های دولتی ایران در مورد نگرش عمومی نسبت به تُرک‌ها انجام شده اعتراض کردند و در جلسه‌ای با نمایندگان مجلس آذربایجان به شدت نگرانی‌های خود را مطرح کردند. مطالبات جنبش دانشجویی تُرک از افزایش خودمختاری تا فدرالیسم را در بر می‌گیرد، اما فعالان دانشجویی که عمدتاً به برنامه‌های حقوق بشر و مدنی توجه دارند عموماً از حفاظت از تمامیت ارضی ایران دفاع می‌کنند. در سوی دیگر این طیف، پان‌ترکیست‌ها و ناسیونالیست‌های قومی الهام‌گرفته از ایدئولوژی‌های شوونیستی ترکیه و قفقاز هستند. این رادیکال‌ها از فدرالیسم، جدایی آذربایجان از ایران، اتحاد با «آذربایجان شمالی» یا حتی ایده «توران بزرگ» که همه ترک‌زبانان یونان تا چین را در بر می‌گیرد سخن به میان می‌آورند. به دلیل فقدان کامل بررسی‌های بی‌طرفانه و جامع، نمی‌توان تخمین زد که چه تعداد از تُرک‌ها احساس می‌کنند که فرهنگ آنها توسط رژیم فعلی یا ملی‌گرایی عمومی فارس‌محور تهدید شده‌است. به هر صورت آنچه مبرهن‌است این است که در میان قوم‌گرایان، میانه‌روها بسیار بیشتر از رادیکال‌ها، پان‌ترکیست‌ها و جدایی‌طلبان هستند.

جدای از فعالیت‌های این سازمان‌ها، رویدادهای مهم‌تر بسیج قومی اغلب کم‌وبیش سازمان‌دهی‌نشده به‌نظر می‌رسند: جوانانی که ممکن است از نظر سیاسی بیان نشده باشند، گاهی هنگام مطرح شدن مسائل منطقه‌ای، از جمله در رویدادهای ورزشی، فرهنگی، یا تظاهرات برای نجات یا محافظت از مکان‌های دیدنی محلی، نمادهای قومیتی را مطرح می‌کنند. افزون بر این ممکن است تُرک‌های بسیاری وجود داشته باشند که بدون داشتن تمایلی به دخالت مستقیم سیاسی، به‌طور خصوصی از احیای فرهنگی حمایت کنند. حتی تخمین تعداد آنها بیهوده خواهد بود، و مطمئناً تُرک‌های زیادی هم وجود دارند که با برنامه‌های قومیتی مخالف هستند. دسته دوم شامل بسیاری از روشنفکران تُرک با گرایشات ناسیونالیستی ایرانی است که دستور کار قوم‌گرایی را نادرست و مضر می‌دانند. همچنین می‌توان گفت که شامل توده‌های تُرک‌های «فارسی‌شده» می‌شود، یعنی ایرانی‌هایی که اهل آذربایجان هستند اما تُرک صحبت نمی‌کنند یا با فرهنگ تُرک ارتباط ندارند.

یکی از نارضایتی‌های مطرح‌شده از سوی تُرک‌ها، بازنمایی آنها در فرهنگ عامه ایران به‌عنوان عقب‌مانده یا جاهل است. در این فرهنگ (فارسی‌زبان)، تُرک‌های روستایی در

جایگاه «آدم‌های دهاتی» قدیمی به تصویر کشیده می‌شوند، فارسی با لهجه تُرک مورد تمسخر قرار می‌گیرد و تُرک را کلیشه‌ای مترادف با احساس غرور اغراق‌آمیز و نابه‌جا متصور است. قرن‌هاست که شوخی‌های مربوط به [اصطلاح] تُرکِ خر در میان ایرانیان رواج یافته‌است و نمونه‌های متعددی از کلیشه‌های منفی در فیلم‌ها و ادبیات مدرن وجود دارد. تنها جدیداً ایرانیان مترقی‌ای پیدا شده‌اند که از نمایش‌هایی که جنبه‌های منفی فرهنگی را به اقلیت‌های خاص ربط می‌دهد انتقاد کرده‌اند. به‌رصورت قوم‌گرایان این تمسخر را بخشی از الگوی تاریخی تبعیض و به‌حاشیه راندن می‌دانند که امروزه همچنان ادامه دارد.

بنا بر استدلال قوم‌گرایان چنین الگویی در انکار حقوق زبان تُرک بیشتر مشهود است. اگرچه تُرک از همه‌نظر دومین زبان بزرگ ایران است، قومیت‌شناسان تُرک ادعا می‌کنند که دولت حدود یک قرن به‌طور سیستماتیک از کاربرد و رشد آن جلوگیری کرده‌است. حقوق زبان در این زمان با وجود، یا شاید به‌دلیل، این واقعیت که فرهنگ و زبان تُرک امروزه بهتر از هر زمان دیگری در تاریخ معاصر ایران است، به یک نگرانی اصلی تبدیل شده‌است. بسیاری از قومیت‌گرایان تُرک امروز

در حالی حقوق زبان را مطالبه می‌کنند که خود را با غرور و احترام ترک می‌نامند. آنها کلمه *تُرک* را قوم‌نامی می‌دانند که با محوریت زبان فارسی دست‌خوش تحریفی تاریخی شده‌است.

رسانه‌ها، ادبیات و پژوهش‌های *تُرک* در زمان [دولت] خاتمی رونق گرفت و دسترسی به رسانه‌های مستقر در خارج از کشور بسیار گسترده‌تر شد. رسانه‌های تحت حمایت آمریکا مانند *رادیو فردا* به‌طور منظم برنامه‌های خود را بر موضوع *تُرک* متمرکز کردند و گویا بخش *تُرک‌زبان رادیو اروپای آزاد/رادیو آزادی* طرفداران زیادی در میان *تُرک‌های ایرانی* دارد. در واکنش به محبوبیت گسترده تلویزیون‌های ماهواره‌ای ترکیه، اکنون در استان‌های آذربایجان یک ایستگاه تلویزیونی دولتی داخلی وجود دارد که برنامه‌های زیادی به زبان *تُرک* پخش می‌کند؛ اگرچه با استناد بر شکایت برخی از قومیت‌ها، *تُرک* صحبت‌شده در این برنامه‌ها عمداً با فارسی مخلوط شده تا جوهره خود را از دست بدهد. افزون بر این، با گسترش شدید دسترسی به رسانه‌های اجتماعی آنلاین، احتمالاً ایجاد پیوندهای جدید بین *تُرک‌های ایرانی* و ترک‌زبانان خارج از کشور تسهیل شده‌است.

نشانه‌ها از علاقه فزاینده به زبان‌ها و ادبیات ترکی، توانایی تُرک‌های ایرانی را در خواندن و نوشتن تُرک افزایش داده‌است. بر اساس یافته‌های یک مطالعه، ۶۰ درصد تُرک‌های ایرانی با وجود عدم استانداردسازی املا، اکنون قادر به خواندن تُرک هستند. چنین پیشرفت‌هایی، با پژوهش‌های جدید که منجر به تولید لغت‌نامه‌های جدید، مطالب آموزشی و موسسات انتشاراتی جدید شده افزایش می‌یابد؛ پژوهش‌هایی که عمدتاً خاستگاهی غیردولتی و آماتورانه دارند. استادان ادبی تُرک مانند محمدحسین شهریار و صمد بهرنگی، و نیز داستان‌های ترکی مانند *دده قورقود*، *قاجاق نَبی* و *کور اوغلو* که در کشورهای همسایه رایج است، دوباره کشف و تجدید چاپ شده‌اند.

از اوایل دهه ۱۳۷۰ به بعد، علمای تُرک به‌طور منظم سخنرانی‌های عمومی داشتند و رویدادهای فرهنگی را در تبریز و فراتر از آن سازماندهی می‌کردند. کلاس‌های خصوصی تُرک در دهه ۱۳۷۰ تأسیس شد، اگرچه زبان تُرک برای تدریس در مدارس دولتی مجاز نبوده و هنوز هم مجاز نیست. نخستین بار رشته آکادمیک زبان تُرک در سال ۱۳۷۸ در دانشگاه تبریز معرفی شد و از آن زمان، چند گروه ترکی و آذربایجان‌شناسی در دانشگاه‌های دیگر پدید آمدند. شکل‌های دانشجویی تُرک در سراسر آذربایجان و تهران

به‌وجود آمدند و جلسات شعرخوانی تُرک و سخنرانی‌هایی در مورد زبان‌شناسی تُرک ترتیب دادند.

در زمان خاتمی، به برخی روزنامه‌های محلی تُرک‌زبان مجوز فعالیت داده شد؛ در این‌میان، برخی از آنها برنامه‌های افراطی مانند حمایت از سیاست‌های ترکیه، لفاظی ضد ارمنی و رویزیونیسم تاریخی را ترویج می‌کردند. به‌هرصورت برخی از آنها هم در خلال سال‌های ۱۳۸۲-۱۳۸۱ با سرکوب بسته شد. تشکل‌های دانشجویی و خبرنگارهایشان از دهه ۱۳۷۰ شکوفا شده‌اند، هرچند برخی از آنها نیز به اتهام ترویج پان‌ترکیسم یا تجزیه‌طلبی با مواردی از ممنوعیت همراه بوده‌اند. به گفته یکی از پژوهشگران، در سال ۱۳۸۵، ۱۴۶ نشریه به زبان تُرک و ۷۳ نشریه دو-زبانه در ایران منتشر شد.

امروزه سازمان‌های قومیتی تُرک، مراکز فرهنگی رسمی و سَمَن‌های به‌رسمیت شناخته‌شده، گروه‌های دانشجویی و احزاب غیرقانونی با اندازه‌های مختلف را شامل می‌شود.

این گروه‌ها تنها یک‌بار این شانس را داشته‌اند که بخشی رسمی از چارچوب‌های سیاسی پساخیمینی باشند. محمودعلی چهرگانی (با نام مستعار چهرگانلی)، استاد زبان‌شناسی [دانشگاه] تبریز، نامزد انتخابات مجلس شورای

اسلامی در سال ۱۳۷۵ شد. چهرگانی که [خود] یکی از طرفداران خودخوانده جمهوری اسلامی با سابقه حضور در سپاه پاسداران بود توانست با دفاع از حقوق فرهنگی تُرک به‌عنوان بخش اصلی برنامه انتخاباتی خود به نامزد منتخب تبدیل شود. با وجود شایعاتی مبنی بر دستکاری رسمی در [آرای] دور اول، چهرگانی حدود ۱۰۰/۰۰۰ رای به دست آورد. با این حال در صبح دور دوم، کمیته انتخابات ناگهان او را از صندوق رای حذف کرد؛ پیروی آن، ناآرامی‌هایی روی داد و صدها نفر از هواداران ظاهراً توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند و مورد ضرب‌وشتم قرار گرفتند. چهرگانی اکنون در حالی که در تبعید به سر می‌برد یک سازمان رادیکال قومی-ناسیونالیست را رهبری می‌کند. گذشته از اینها، سرکوب او و پیروانش مسلماً آغازگر روندی برای رادیکالیزه‌شدن در میان برخی از محافل تُرک شد.

این رادیکالیزاسیون به‌طور ویژه خود را در احساسات ضد ارمنی نشان داد. تُرک‌ها ناامیدی خود را از حمایت ایران از ارمنستان در طول جنگ قره‌باغ کوهستانی در اوایل دهه ۱۳۷۰ ابراز کردند و برخی قومیت‌گرایان در تظاهرات دستگیر شدند. مقامات ایرانی و ملی‌گرایان به‌طور معمول هم جمهوری آذربایجان و هم ترکیه را به سوءاستفاده از احساسات تُرک در ایران متهم می‌کنند (به فصل ۴ مراجعه

کنید) و در اواخر دهه ۱۳۷۰، تُرک‌های بسیاری در ایران به اتهام «جاسوسی برای ترکیه» دستگیر شدند. در سال ۱۳۸۰، یک شاعر و رهبر قوم‌گرای تُرک ایرانی از ترور نافرجامی جان به‌در برد که توسط عاملان ناشناس در باکو انجام شد. جدای از همبستگی فرامرزی مردمی، تُرک‌های ایران به‌ندرت از حمایت رسمی خارجی بهره‌مند شده‌اند. به‌هرصورت حضور نظامی و اطلاعاتی آمریکا (و ظاهراً اسرائیلی) در جمهوری آذربایجان دلیلی استاندارد و مفید به مقامات ایرانی داده تا بتوانند با استفاده از آن فعالیت‌های قومیتی را رد کنند.

جامعه تُرک در ایران به‌دلیل وسعت زیاد و اهمیت اقتصادی، موفق‌ترین اقلیت در میان چهار اقلیت در کسب نمایندگی در نظام سیاسی بوده‌است. در طول سال‌های اصلاح‌طلب، نمایندگان مجلس به‌طوری فزاینده صدایی رسا در پیشبرد برنامه‌های منطقه‌ای داشته‌اند، و در سال ۱۳۸۰ زمانی که خاتمی در حال تشکیل کابینه برای دولت دوم خود بود، نمایندگان مجلس تُرک با موفقیت خواستار حداقل دو وزیر با پیشینه تُرک شدند. آنها همچنین خواستار استانداران بومی تُرک برای استان‌های آذربایجان شرقی و غربی شدند.

اما با وجود این تحولات و با وجود احیای فرهنگی دهه ۷۰، نشانه‌هایی از نارضایتی از خاتمی نیز دیده می‌شد. در

شهریور ماه ۱۳۷۹، روشنفکران تُرک نامه‌ای سرگشاده به خاتمی نوشتند و در اعتراض به بی‌احترامی دولت به زبان تُرک، خواستار ایجاد شبکه تلویزیونی ملی، حق تحصیل به زبان تُرک و استخدام بیشتر تُرک‌ها در ادارات محلی شدند. همچنین طغیان‌های متعددی از فعالیت‌های قوم‌گرایی نمادین و جمعی وجود داشته است که در فصل ۶ دوباره به سراغشان خواهیم رفت. در هر صورت این ناآرامی آذربایجان در سال ۱۳۸۵ بود که سرانجام نارضایتی‌های قومیتی تُرک‌ها را در نقشه سیاسی ایران پساخمینی ترسیم کرد.

کردستان

به بیان ساده، امروز در میان کردهای ایران سه سویه قوم‌گرایی فعال است. یکی از آنها شامل فعالانی است که از فضای سیاسی آزادتر در دوره خاتمی استفاده کردند، زمانی که دولت در پی آشتی آزمایشی با برخی از گروه‌های اپوزیسیون کردی بود؛ گروه‌هایی که در زمان خمینی به‌عنوان دشمن شناخته می‌شدند. این فعالان گاه در سَمَن‌هایی سازماندهی می‌شوند که با پذیرش ضعیف دولتی فعالیت می‌کنند، اما بیشتر آنها به‌عنوان روشنفکران، هنرمندان، دانشمندان و فعالان حقوق بشر مستقل کار می‌کنند. این‌دسته افراد عموماً به اصول مقاومت بدون خشونت پایبند هستند و برخی معتقدند که جمهوری اسلامی را می‌توان به

گونه‌ای اصلاح کرد که خواسته‌های کردها برآورده شود. گروه دوم سازمان‌های زیرزمینی قومی-ناسیونالیست و ارتش‌های چریکی هستند که تعدادی از آنها در آن سوی مرز از پایگاه‌های عراق فعالیت می‌کنند. سومین و احتمالاً بزرگ‌ترین شاخه، نارضایتی درونی‌شده در میان توده‌های کرد است که از بسیج انقلابی در جنگ داخلی گرفته تا سرکوب خشونت‌بار پساانقلاب را تجربه کرده‌اند؛ فرزندان این توده که پس از مرگ خمینی بزرگ شدند هم در همین دسته جای می‌گیرند.

با توجه به محدودیت‌های آزادی بیان در مناطق حساس مرزی، تخمین اندازه‌های عددی سه سویه قوم‌گرایی غیرممکن است؛ البته همپوشانی قابل‌توجهی هم بین آنها وجود دارد. در حالی که تغییرات عمده سیاسی در منطقه در دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ تأثیر زیادی بر کردهای ایران گذاشت، همچنین بدیهی است که شرایط اجتماعی-اقتصادی داخلی امروز نارضایتی‌های زیادی را دامن می‌زند به طوری که می‌توان شاهد برخی از آنها در طغیان‌های خشم و اعتراض با چارچوب قومی بود. افزون بر این آن‌گونه که پیداست راه‌های ابراز نارضایتی نیز تا حدی به وابستگی‌های فرقه‌ای، قبیله‌ای و زبانی بستگی دارد. شواهد فراوانی وجود دارد که

نشان می‌دهد ناآرامی‌های قومی در میان سنی‌ها بیشتر از کردهای شیعه است، اما عملاً هیچ پژوهشی درباره تفاوت‌های کنونی در وفاداری‌ها و همدردی‌ها در رابطه با موقعیت جغرافیایی و روابط قبیله‌ای وجود ندارد.

در حالی که کردها در دوران ریاست‌جمهوری خاتمی شاهد پیشرفت‌های مثبت سیاسی بودند، منطقه آنها از نظر اقتصادی توسعه‌نیافته باقی مانده‌است. استان‌های کرد نشین در شاخص توسعه انسانی برنامه عمران ملل متحد (UNDP) در سال ۱۳۷۸ امتیاز بسیار پایینی کسب کردند، و در گزارشی رسمی در سال ۱۳۸۵، آنها جزو استان‌هایی بودند که کمترین میزان توسعه در کشور را داشته‌اند. در سال ۱۳۸۰، نمایندگان پارلمان محلی ادعا کردند که ۸۰ درصد کردها زیر خط فقر زندگی می‌کنند، و در سال ۱۳۸۴، گزارشگر ویژه سازمان ملل ادعا کرد که کردها «ظاهراً خدماتی مانند آب و برق کافی ندارند و تلاش‌ها برای بازسازی به‌شکلی نامطلوب است.» به‌طور کلی، کردستان امروز با زیرساخت‌های ضعیف و امکانات آموزشی و خدمات بهداشتی کم مواجه است و جامعه کردی با فقر و نرخ بالای بیکاری گریبان‌گیر است. به‌موجب این توسعه‌نیافتگی، موارد متعددی از ناآرامی‌های مربوط وجود داشته است، مانند شورش‌های ناشی از قطع گاز در زمستان‌های سخت. اما

جدای از این مشکلات اجتماعی-اقتصادی، به نظر می‌رسد شکایت اصلی سرکوب فرهنگی باشد.

فعالیت‌های فرهنگی کردها در دوران حکومت خمینی به اسم فعالیت‌های براندازانه سرکوب شد. با این حال در اواخر دهه ۱۹۹۰ شکوفایی فرهنگی رخ داد و برای مثال امروزه زبان کردی با گستردگی بیشتری از زمان خمینی در حوزه عمومی استفاده می‌شود. در سال ۱۹۹۴ دو مجله به زبان کردی تحت حمایت دولت منتشرگردید و در زمان خاتمی پنج مجله دیگر و تعدادی خبرنگار دانشجوئی به آن اضافه شد. هنر کردی نیز در دوره خاتمی شاهد فضای بازتری بود که نمونه آن را می‌توان در تعداد انگشت‌شماری از فیلم‌های تحسین‌شده در سطح بین‌المللی مشاهده کرد. زبان کردی برای مدتی کوتاه در دانشگاه سنندج تدریس می‌شد. با این حال امروز کردی نیز مانند سایر زبان‌های اقلیت از همان تبعیض عمومی رنج می‌برد. دانشجویان مرتب به این تبعیض و عدم تحقق وعده‌های دولت مبنی بر تأسیس رشته‌های دانشگاهی کردی اعتراض داشته‌اند.

گسترش اینترنت و شبکه‌های ماهواره‌ای نسل جدید فعالان و احزاب کرد را قادر ساخته است تا از آن سوی مرزها با داخل ارتباط برقرار کنند. هرکس دیش ماهواره داشته باشد به‌طور بالقوه به حداقل پنج ایستگاه تلویزیونی وابسته به حزب مربوط به کردهای ایران دسترسی خواهد داشت. ۷۹ در زمان خاتمی رویدادهای فرهنگی و مظاهر سیاسی سازمان‌یافته‌تر، پرشمارتر، مشهودتر و صریح‌تر شدند و گاه چنین تظاهراتی به درگیری با نیروهای امنیتی می‌انجامید. علاوه بر این در دوران اصلاحات شاهد ظهور مجدد ادبیات و انتشارات اسلامی اهل سنت در کردستان و تأسیس انجمن‌های مذهبی جدید اهل سنت بودیم. عبدالله رمضان‌زاده، فرماندار کرد شیعه دولت خاتمی در استان کردستان (به فصل ۳ مراجعه کنید)، برای اولین بار پس از انقلاب، عده‌ای از کردهای سنی مذهب را در مناصب مهم رسمی منصوب کرد.

اما در پی شکایت رمضان‌زاده از ابطال نتایج انتخابات مجلس در دو شهر کردنشین توسط شورای نگهبان در سال ۲۰۰۰ و شکل‌گیری اعتراضات و درگیری‌های گسترده، رمضان‌زاده از سمت خود برکنار شد و فرمانداری غیر کرد جانشین وی گردید. علیرغم حکم شورا، ۱۸ سیاستمدار کرد به مجلس راه یافتند و این امر امیدها به افزایش اثرگذاری آنان را افزایش

داد. ائتلافی از کردها در مجلس تشکیل شد، اما در سال ۲۰۰۱ اعضای آن در اعتراض به ادامه تبعیض علیه کردها و سنی‌ها تهدید به استعفای دسته‌جمعی کردند. امروزه تعداد کمی از کردهای سنی در ادارات محلی حضور دارند و شواهد بسیار نشان می‌دهند که کردهای سنی نسبت به نهادهای رسمی، به‌ویژه نهادهای دارای چارچوب مذهبی، احساس بیگانگی و به حاشیه رانده شدن دارند. ۸۰

جنگ‌های عراق و تأسیس دولت اقلیم کردستان (KRG) در سال ۱۹۹۱ تأثیر عمیقی روی ایران داشت. کاهش محدودیت‌ها در مبادلات فرامرزی و احساس غرور نشات گرفته از کردهای عراق، قومیت کردهای ایرانی را تقویت کرده است. اواخر دهه ۱۹۹۰ نیز هیئت‌های سیاسی و فرهنگی دو طرف مرز با هم ملاقات‌هایی داشتند. روابط رسمی ایران با اقلیم کردستان، پیچیده و متشنج است. کردها ادعا کرده‌اند که ایران در اوایل دهه ۱۹۹۰، ۲۰۰ فعال را در خاک عراق ترور کرده است. ۸۱ در عین حال تهران اغلب مخالفان عراقی را پذیرفته و همزمان به رقابت‌های درونی کردها دامن زده است. اقلیم کردستان نیز به همین ترتیب میزبان هزاران پناهنده ایرانی، از جمله چریک‌های ضد ایرانی و حامیان آنان

بوده است. مسئله کردها مشکلی پیچیده و ژئوپلیتیک به شمار می‌رود.

از جمله گروه‌های شبه‌نظامی می‌توان به کومله، KDPI (حزب دموکرات ایرانیان کردستان) و پژاک PJAK (حزب حیات آزاد کردستان) اشاره کرد. این سازمان‌ها جنگی طولانی مدت با دولت ایران داشته‌اند. در سال ۱۹۸۹، قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان در وین ترور شد. جانشین او شرفکندی نیز در سال ۱۹۹۲ در برلین کشته شد. تاکنون هیچ فرد یا گروهی مسئولیت این ترورها را نپذیرفته است اما کردها عوامل ایران را مقصر می‌دانند. کومله‌ها و حزب دمکرات کردستان که هر دو در دوران انقلاب و پس از انقلاب بسیار فعال بودند، امروز یا عملیات نظامی خود را کاهش داده یا سلاحشان را زمین گذاشته‌اند؛ اما در پس پرده به کار خود ادامه می‌دهند. برآورد تعداد حامیان این احزاب در داخل ایران کار دشواری است اما مطمئناً در میان جمعیت کرد اعضای فعال دارند.

گروه سوم، پژاک که اطلاعات زیادی از آن در دسترس نیست، یا در سال ۱۹۹۱ در عراق یا در سال ۱۹۹۷ در ایران تشکیل شد. ۸۲ به عقیده اکثر ناظران، پژاک شاخه ایرانی پ‌ک‌ک (حزب کارگران کردستان) است (یا قبلاً چنین بوده) و مقر آن تا سال ۱۹۹۹ در ترکیه قرار داشته است. پس از آن بسیاری

از اعضا به شمال عراق گریختند. در پی جهت‌گیری ایدئولوژیک عبدالله اوجالان، بنیانگذار پ‌ک‌ک پژاک نیز از گفتمان چپ به گفتمان لیبرال در موضوع دموکراسی و حقوق بشر تغییر جهت داد. موضع این گروه در مورد استقلال کردستان مبهم است. پژاک در سال ۲۰۰۶ حدود ۳۰۰۰ جنگجو داشت و به حمایت مالی جمعیت‌های کرد متکی بود. ۸۳ پژاک در سال ۲۰۰۴ از پایگاه خود واقع در در رشته کوه قندیل عراق مجموعه حملاتی را علیه پلیس و ارتش ایران انجام داد. ۸۴

این گروه حملاتی غافلگیرکننده علیه کاروان‌های نظامی و پاسگاه‌ها داشته، هلیکوپترهای ایران را سرنگون کرده، در خطوط لوله انرژی بمب‌گذاری کرده و قضات، رهبران مذهبی و غیرنظامیان کردی که با رژیم همکاری داشته‌اند را ترور کرده است. پژاک همچنین از طریق وبسایت‌های مختلف، ایستگاه تلویزیونی وابسته و تا سال ۲۰۱۰ دفاتر خود در آلمان، کمپین اطلاعاتی پیچیده‌ای را اجرا کرده است. ایران اعلام کرده است که پژاک در سال ۲۰۰۵، ۱۲۰ سرباز این کشور را کشته و احتمال می‌رود که این تعداد در سال بعد بیشتر شده باشد. شدت درگیری‌ها به‌ویژه در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ اوج گرفت و خاک ایران در سراسر مرز عراق هدف

بمباران هوایی قرار گرفت. احتمالاً طی این حملات غیرنظامیان نیز کشته شده‌اند و مطمئناً مشکل بزرگی برای پناهندگان ایجاد شده است.

نمونه‌های بسیاری از نارضایتی و ناآرامی‌های مردمی وجود دارد که اغلب با رویدادهای فرامرزی در هم تنیده می‌شوند. در فوریه ۱۹۹۹، تعداد زیادی از کردهای سنندج که در اعتراض به دستگیری اوجالان در ترکیه تظاهرات کرده بودند بازداشت و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. این وقایع سه نفر کشته به جا گذاشت و فعالان کرد خشم خود از بی‌تفاوتی آشکار خاتمی را ابراز کردند. در سال ۲۰۰۵ درست پیش از ناآرامی‌های تابستانی درگیری‌هایی در سه قسمت رخ داد: در ماه مارس و در خلال جشن‌های نوروزی، در ماه آوریل و زمانی که کردها انتخاب جلال طالبانی به‌عنوان رئیس‌جمهور عراق را جشن گرفته بودند و در ماه ژوئن زمانی که مسعود بارزانی به‌عنوان رئیس‌جمهور اقلیم کردستان انتخاب شد. به گفته منابع محلی در هر سه رویداد، کردها برای جشن گرفتن، رقص، آواز، سر دادن شعار، پخش کردن شیرینی، روشن کردن آتش، بوق زدن در خودرو و نمایش پرچم کردستان و تصاویری از رهبر پ‌ک‌ک، عبدالله اوجالان به خیابان‌های شهرهای غربی ایران رفته بودند. بنا بر گزارش‌ها در همه موارد نیروهای امنیتی مداخله کردند و این حضور به

خشونت کشیده شد. ۸۵ با این حال گسترده‌ترین و پرخشونت‌ترین طغیان نارضایتی قومی از اوایل دهه ۱۹۸۰، در تابستان ۲۰۰۵ رخ داد.

خوزستان

دسترسی پژوهشگران و روزنامه‌نگاران به خوزستان تا حدودی از دسترسی آنان به بلوچستان و کردستان بیشتر است اما کنترل و محدودیت‌های دولتی همچنان سنجش افکار عمومی را دشوار می‌کند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که بیشتر اعراب خوزستان پس از جنگ شیوه زندگی سنتی و فرهنگ متمایز عربی خود را حفظ کرده‌اند و در این خطه شاهد شکوفایی درجات مختلفی از قوم‌گرایی عرب هستیم. ۸۶ با وجودی که انقلاب صحنه ناآرامی‌های قومی بسیاری بود اما پژوهشگران توافق دارند که در طول جنگ ایران و عراق اعراب ایران تا حد زیادی پیشنهادهای صدام را رد کردند و جریان‌های قومیتی تنها پس از مرگ خمینی ظاهر شدند. سازمان‌های جامعه مدنی خوزستان در پیروزی قاطع اصلاح‌طلبان در این استان نقشی اساسی داشتند و این به نوبه خود موجب گردید مدافعان قوم‌گرایی جسارت بیشتری پیدا کنند.

قومی-ملی‌گرایان رادیکالی که عمدتاً در خارج از کشور سکونت داشتند نیز از این فرصت برای تجدید فراخوان‌های خودمختاری یا استقلال استفاده کردند.

خوزستان در جریان جنگ ایران و عراق به شدت آسیب دید و مردم آن به شکلی گسترده آواره شدند. علی‌رغم تلاش‌هایی که پس از جنگ صورت گرفت، این استان همچنان از مشکلات اجتماعی، اقتصادی و زیرساختی مربوط به جنگ، از جمله کمبود مسکن، خدمات بهداشتی و امکانات آموزشی رنج می‌برد. مهم‌ترین شهرهای این استان مانند خرمشهر و آبادان همچنان شاهد قطعی برق، آلودگی آب و نقص شبکه‌های توزیع گاز هستند. مسائل زیست‌محیطی مانند آلودگی صنایع نفت و نیشکر نیز گریبان خوزستان را گرفته‌اند. نرخ بیکاری بالا است و فقر به‌ویژه در میان اعراب خوزستان که شاهد مشکلات بهداشتی متعدد مرتبط با فقر نیز هستند بیداد می‌کند. ۸۷٪ اعتیاد به مواد مخدر در میان اعراب خوزستان نیز مانند سایر مناطق اقلیت شدید است.

نارضایتی از زندگی در استانی که از نظر منابع طبیعی یکی از غنی‌ترین استان‌های ایران به شمار می‌رود از واژگان قومی فراتر رفته است. در واقع اعتصاب در خوزستان سابقه‌ای طولانی دارد و در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ اعتراضاتی در میان کارگران صنایع نفت و نیشکر صورت گرفت. با این حال

قوم‌گرایان تمایل دارند موقعیت وخیم اقتصادی و اجتماعی اعراب را مستقیماً به آنچه آنها تبعیض فارس محور می‌دانند ربط دهند و آن را تلاشی عمدی در راستای ضایع کردن سهم اعراب از پیشرفت و رفاه منطقه بدانند. ۸۸ گزارشگر ویژه سازمان ملل که در اقدامی بسیار نادر در سال ۲۰۰۵ مجوز بررسی موضوع اقلیت‌ها را گرفت نیز تا حدودی این ادعاها را تأیید و اعلام کرده است که اعراب از انواع تبعیض‌ها رنج می‌برند. ۸۹

این تبعیض‌ها شامل نقل مکان اجباری از مناطق با برنامه‌ریزی توسعه صنعتی به کمپ‌های بدون آب، برق و گاز و همچنین مصادره دولتی زمین همزمان با واردات نیروی کار از مناطق فارسی‌زبان ایران است. در واقع یکی از مهم‌ترین نارضایتی‌های قوم‌گرایان از این ادعا سرچشمه می‌گیرد که زمین‌های عظیم متعلق به اعراب در حال مصادره است و آن‌ها بدون مدارک لازم شانس کمی برای دفاع از خود در دادگاه‌های فارسی‌زبان دارند. در مجلس نیز حداقل یک نماینده از صنایع دولتی نیشکر و مجموعه نظامی انتقاد کرده و گفته است که فعالیت تجاری آن‌ها در خوزستان جنبه قومی دارد. ۹۰

قوم‌گرایان ادعا می‌کنند که طبق سندی مورخ سال ۱۹۹۸ دولت راهبردی برای حذف فرهنگ عرب و تغییر ترکیب خوزستان به نفع غیر عرب‌ها اتخاذ کرده است. آن‌ها همچنین به تداوم جایگزینی نام‌های فارسی جدید برای مکان‌ها، شهرها و روستاها با نام‌های محلی عربی آن‌ها، ممنوعیت آموزش زبان عربی مدرن با گویش محلی به این بهانه که عربی کلاسیک و قرآنی در مدارس ابتدایی تدریس می‌شود و سرکوب روشنفکران، هنرمندان و روزنامه‌نگاران عرب اشاره دارند. نوع دوم سرکوب شامل امتناع از صدور مجوز برای بسیاری از نشریات عربی زبان و امتناع از صدور مجوز تأسیس سازمان‌های غیردولتی است. قوم‌گرایان همچنین با استناد به اعداد و ارقام ادعا می‌کنند که ظاهراً تبعیض علیه اعراب یا حداقل اجحاف‌هایی در حق آن‌ها در تمام سطوح تحصیلی وجود دارد. سازمان‌های قومیتی اعم از صلح‌طلب و ستیزه‌جو ادعا می‌کنند که اعضای آن‌ها در معرض سرکوب نظام‌مند شامل آزار، زندان و احکام سنگین به اتهام جدایی‌طلبی یا جاسوسی قرار دارند.

اعراب در دوران خاتمی پیشرفت‌هایی داشتند که از جمله آن می‌توان به افزایش جزئی در تعداد اعراب دارای مناصب کلیدی در ادارات محلی اشاره کرد. احتمالاً این روند در دولت احمدی نژاد متوقف یا معکوس شد، چراکه یک منبع در سال

۲۰۰۸ ادعا کرد که از «۲۵ پست برتر» اداری در خوزستان، تنها «دو یا سه» منصب در دست اعراب است. «۹۱ سازمان‌های سیاسی که اعراب را در داخل ایران نمایندگی می‌کنند، اندک و دارای محدودیت‌هایی هستند. انجمن موسوم به زنان عرب خوزستان در پیروزی خاتمی در سال ۱۹۹۷ نقش داشت اما ظاهراً در دولت خاتمی اجازه فعالیت به حزب وفاق اسلامی ۹۲ داده نشد. با این وجود در سال ۱۹۹۹ اعضای آن تحت عنوان مشابه کمیته وفاق اسلام در انتخابات نامزد و تعدادی کرسی در شوراهای شهر و روستا به دست آوردند. با این حال طولی نکشید که این گروه‌های اصلاح‌طلب با سنگ‌اندازی‌هایی مواجه شدند و ظاهراً رهبر آن کناره‌گیری و وفاق منحل شد.

به دلیل وجود سانسور، محدودیت‌ها و کمبود موارد پژوهش پاسخ دادن به چندین پرسش در خصوص قومیت عرب در ایران دشوار است. دولت مدعی است که دشمنان ایران هستند که فعالیت‌های رادیکال را تحریک و از خارج هدایت می‌کنند. رسانه‌های ایران اغلب دولت‌های مختلف عربی را به تحریک اعراب و ایجاد ناآرامی متهم می‌کنند. تحولات عراق پس از صدام روی خوزستان تأثیر گذاشته است، اما نمی‌توان حدس زد که این تأثیر تا چه حد است. ایران در اتهاماتی

پراکنده ادعا کرده است که فعالیت‌های مخفیانه‌ای تحت حمایت عربستان سعودی در خوزستان جریان دارند که از جمله آن کمپین‌های مخفیانه برای تغییر مذهب دسته‌جمعی از شیعه به سنی هستند. ۹۴ مشکل دیگر ایران نفوذ گسترده تلویزیون‌های ماهواره‌ای عرب زبان در میان اعراب خوزستان است.

در نهایت جمعیتی بسیار فعال به‌ویژه در بریتانیا روی مردم محلی خوزستان اثرگذاری دارند.

گروه‌های غیرقانونی مستقر در خارج از کشور عبارتند از: جبهه دموکراتیک مردمی اهواز (الاحواز) و سازمان آزادی‌بخش اهواز (ALO). مقر گروه نخست در انگلستان و رهبر آن محمود الاحوازی است که از جانب ایران به خرابکاری، تروریسم و خیانت به ایران با کمک به عراق در طول جنگ متهم شده است. این گروه طی لفاظی پان عربیسم و با الهام از سوسیالیست ادعا می‌کند که «الاحواز» (خوزستان) از سال ۱۹۲۵ به اشغال فارس‌ها درآمده است و باید آزاد شود. گروه دیگر، ALO در هلند مستقر است و اعرابی که در اشغال کوتاه‌مدت سفارت ایران در لندن در سال ۱۹۸۰ مشارکت داشتند آن را تأسیس کرده‌اند. ALO جدایی نه تنها خوزستان، بلکه بخش ایرانی خلیج فارس را نیز مطرح می‌کند. المنصوری رهبر ALO در ماه مه ۲۰۰۶ در سوریه

دستگیر و به ایران تحویل داده شد. او به ۳۰ سال زندان محکوم گردید. ۹۵

گروه‌های به ظاهر معتدل‌تر عبارتند از حزب تضامن دمکراتیک الاحواز و شعبه آن، انجمن دوستی بریتانیا و اهواز که به ترتیب در ایالات متحده و بریتانیا مستقر هستند و از راهبرد مقاومت بدون خشونت و خودمختاری در ایران فدرال حمایت می‌کنند. سازمان دوم در سازمان ملت‌ها و اقلیت‌های غیررسمی (UNPO) ثبت شده و در خارج از کشور به لابی کردن برای آرمان‌های عربی مشغول است. این سازمان‌ها در فضای آنلاین بسیار فعال به نظر می‌رسند اما شواهد کمی از حمایت گسترده از آن‌ها در داخل ایران وجود دارد. گزارش‌های تایید نشده متعددی از همکاری تاریخی میان دولت انگلیس و جدایی‌طلبان تبعیدی عرب ایرانی وجود دارد. ۹۶ به احتمال بسیار زیاد همین سابقه همکاری با قدرت‌های استعماری و همسایگان منطقه‌ای برخی از سازمان‌های تبعیدی را در چشم اعراب داخل ایران بدنام کرده است؛ اما این بدان معنا نیست که قوم‌گرایی جریانی قوی نیست. این امر از موارد متعدد ناآرامی‌های قومی پس از زمان خمینی مشهود است که خشونت‌بارترین آن‌ها در آوریل ۲۰۰۵ رخ داد.

به طور خلاصه در حالی که سازمان‌های صلح‌آمیز طرفدار اصلاح‌طلبی تعطیل و فعالان جامعه مدنی سرکوب شده‌اند، گروه‌های شبه‌نظامی به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند که برخی احتمالاً از حمایت دولت‌های خارجی و برخی دیگر از تأمین مالی جامعه تبعیدی بهره‌مند هستند. با این حال آنچه اهمیتی بسیار بیشتر دارد نارضایتی عمومی از شرایط اجتماعی و اقتصادی خوزستان در میان اعراب است که اغلب در گفتمان‌های قومیتی به آنچه تبعیض قومی تلقی می‌گردد ارتباط داده می‌شود.

بلوچستان

بلوچستان عقب‌مانده‌ترین و نادیده‌گرفته‌شده‌ترین منطقه ایران است. عوامل زیادی در وضعیت وخیم اقتصادی آن نقش دارند که از جمله آن‌ها می‌توان آب‌وهوای بسیار سخت، زمین‌های ناهموار، منابع ناچیز امرار معاش و وجود مناطق آسیب‌دیده به دلیل خشکسالی، طوفان، سیل و زلزله را برشمرد. مردم محلی از عدم دریافت کمک‌های دولتی کافی برای کاهش اثرات این‌گونه فجایع طبیعی شکایت دارند. ۹۷ با وجودی که بلوچستان پس از انقلاب شاهد مهاجرت عده زیادی از روستا به شهر بوده است، حداقل نیمی از بلوچ‌ها هنوز در روستاها یا به‌عنوان عشایر زندگی می‌کنند. در اواسط

دهه ۱۹۸۰، بیش از ۹۰ درصد روستاهای بلوچ فاقد امکانات بهداشتی بودند ۹۸ و با وجود بهبودهایی که از آن زمان حاصل گردید در سال ۱۹۹۹ فقر در سیستان و بلوچستان همچنان سه برابر بیش‌تر از ثروتمندترین استان ایران تخمین زده شد.

امروزه این استان در زمینه‌های شاخص امید به زندگی، نرخ سواد در میان بزرگسالان، ثبت‌نام در مدارس ابتدایی، میزان دسترسی به آب و خدمات بهداشتی شاهد کمترین ارقام و در زمینه میزان مرگ و میر نوزادان و کودکان شاهد بالاترین ارقام است. همچنین در تمام شاخص‌های توسعه اقتصادی در آمارهای رسمی کمترین امتیاز را دارد. ۹۹ به‌ویژه زنان بلوچ از عدم دسترسی به آموزش و مراقبت‌های بهداشتی و همچنین از ازدواج اجباری و قاچاق جنسی رنج می‌برند. سن ازدواج زنان بلوچ تا حد زیادی کمتر از سایر اقوام است. یک مطالعه میانگین سن ازدواج در بین این زنان ۱۶ سال را نشان می‌دهد که دو سال کمتر از میانگین ملی است. این مطالعه همچنین نشان داد که بیش از ۷۰ درصد از پاسخ‌دهندگان بلوچ با اقوام خود ازدواج کرده‌اند و تنها ۱۵ درصد آنان توانسته‌اند همسر خود را انتخاب کنند. ۱۰۰

هیچیک از مراکز بسیار معدود تولیدی صنعتی از آشوب سیاسی انقلاب جان سالم به در نبردند و بسیاری از پروژه‌های عمرانی که قبل از انقلاب آغاز شده بودند به سادگی رها شدند. ۱۰۱ تا سال ۱۹۹۴ تنها سه کارخانه متوسط در بلوچستان وجود داشت و این ناحیه از نظر صنعت هنوز عقب مانده است. فقر شدید، بیکاری افسارگسیخته و دهه‌ها توسعه نیافتگی بسیاری از بلوچ‌ها را به انجام جرم و جنایت واداشته است؛ تا جایی که شاید بتوان گفت نیمی از جمعیت سیستان و بلوچستان به طور مستقیم یا غیرمستقیم با قاچاق نفت، بنزین و مواد مخدر مرتبط هستند. ۱۰۲ با وجودی که پوشش این منطقه در رسانه‌های ایران بسیار کم و احتمالاً از نقطه نظر تشکیلات نظامی مغرضانه است، دائماً گزارش‌هایی از خشونت‌های مرتبط با صنعت قاچاق، از جمله درگیری‌های مسلحانه که جان بسیاری از هر دو طرف را گرفته است به گوش می‌رسد.

قوم‌گرایان ادعا می‌کنند که دولت به بهانه مبارزه با مواد مخدر بر اقدامات خود علیه گروه‌های قومی بلوچ سرپوش می‌گذارد و قاچاق مواد مخدر و فعالیت‌های شورش‌آمیز هر روز در لفاظی‌های دولتی تلفیق می‌شوند. ۱۰۳ شاید ستیزه‌جویان تامین مالی فعالیت‌های خود را تنها از طریق کسب‌وکار پرسود منطقه انجام دهند اما دولت ایران هنوز

مدرک مشخصی در این مورد ارائه نکرده است. در حالی که هر سال ده‌ها نفر به دلیل جرایم مرتبط با مواد مخدر اعدام می‌شوند سازمان‌های بلوچ ادعا دارند که بسیاری از آن‌ها در واقع فعالان سیاسی هستند. دولت وجود هرگونه تبعیض قومیتی در اقدامات امنیتی خود را انکار می‌کند اما پژوهش‌هایی که با بودجه دولت انجام می‌شوند پذیرفته‌اند که ارتباط مستقیمی بین فقر، توسعه نیافتگی، منطقه‌گرایی و ستیزه‌جویی وجود دارد. ۱۰۴

این همه موجب شده است که بلوچستان به شدت نظامی شود. ایران دیوارها و سنگرهایی در امتداد بخش‌هایی از مرز افغانستان و پاکستان ساخته، پایگاه‌های نظامی جدیدی با تجهیزات نظارتی پیشرفته ایجاد کرده است و این امکان وجود دارد که دولت در مناطق وسیعی در امتداد مرزها مین‌های زمینی کاشته باشد. ۱۰۵ فعالان بلوچ ادعا می‌کنند که نیروهای امنیتی برای آزار و اذیت مردم محلی از خشونت بیش از حد استفاده می‌کنند و دادگاه‌های ویژه‌ای برای برخورد با «راهزنان» تشکیل شده است. گزارش‌های رسانه‌های استانی دولتی اغلب با لحنی نوشته می‌شوند که به نظر می‌رسد مردم محلی هشدار یا تهدید قلمداد می‌شوند. ۱۰۶ بی‌ثباتی در کشورهای همسایه اغلب به

بلوچستان ایران سرایت می‌کند، جایی که به خانه هزاران پناهجوی افغان نیز تبدیل شده است.

فعالیت‌های جامعه مدنی شهری در مراکز منطقه‌ای مانند زاهدان و چابهار به آرامی در حال رشد هستند اما گروه‌های قومی بلوچ اغلب در منطقه‌ای منزوی و روستایی خارج از دید هوشیارانه ناظران حقوق بشر فعالیت دارند. نمی‌توان گفت که آیا محدود گروه‌های ستیزه‌جو از حمایتی وسیع برخوردارند یا فقط در مناطق یا قبایلی خاص حمایت می‌شوند، یا همانطور که دولت ادعا می‌کند آن‌ها صرفاً مزدورانی خارجی و فاقد پایگاه پشتیبانی محلی هستند. آنچه مسلم است این است که مقامات اقدامات سختی علیه این ستیزه‌جویان اتخاذ کرده‌اند. عفو بین‌الملل ادعا می‌کند که از دهه ۱۹۹۰ «الگویی از اعدام‌های غیرقانونی» شامل ترور شورشیان بلوچ

ایرانی در پاکستان وجود داشته است. ۱۰۷

خشونت در بلوچستان همیشه از نوع سازماندهی شده نیست. در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۱ درگیری‌های متعددی بین عشایر بلوچ و نیروهای دولتی روی داد. در سال ۱۹۹۲ مردم محلی که از ایجاد پایگاه نظامی جدید خشمگین بودند در زاهدان با سپاه پاسداران درگیر شدند. از آن زمان گزارش‌های منظمی از درگیری‌های پراکنده قبیله‌نشینان، شورشیان و

قاچاقچیان مواد مخدر با نیروهای امنیتی ایران در سراسر استان منتشر شده است.

خمینی در سال ۱۹۸۰ برای فرونشاندن نارضایتی روزنامه‌های بلوچ را تعطیل کرد و محدود نشریاتی که از آن زمان تاکنون اجازه انتشار یافته‌اند به ویژه در زمان ناآرامی‌ها با مزاحمت‌های مداوم و تعلیق مکرر مواجه شده‌اند. ۱۰۸ بسیاری از مردم محلی محدود برنامه‌های رادیویی که دولت به زبان بلوچی پخش می‌کند را کانال‌های پروپاگاندا می‌دانند و بنا بر گزارش‌ها در کل استان تنها یک کتابفروشی ادبیات بلوچی را اشاعه می‌دهد. تلاش برای حفظ یا ترویج زبان بلوچی به ابتکارات غیر رسمی محدود شده است. احتمالاً نارضایتی از این سرکوب فرهنگی بود که به بسیج مردم بلوچ در حمایت از خاتمی دامن زد و موجب شد این استان در سال ۱۹۹۷ بالاترین میزان مشارکت رای‌دهندگان در تاریخ ایران (۹۱ درصد) را از آن خود کند. بلوچ‌ها در دوران خاتمی پیشرفت‌هایی داشتند؛ با این وجود هنوز هم تنها دو بلوچ در پست‌های مهم ادارات محلی مشغول به کار بودند. سازمان‌های جامعه مدنی، انجمن‌های فرهنگی و اتحادیه‌های دانشجویی با موانع بسیاری مواجه بوده‌اند.

به استدلال قوم‌گرایان بلوچ به حاشیه راندن سیاسی، اجتماعی اقتصادی و فرهنگی استان آن‌ها ریشه در تعصبی فارس محور دارد. آن‌ها ادعا می‌کنند که دولت مرکزی با انتقال اجباری بلوچ‌ها به مناطق دورافتاده و تشویق مهاجرت غیربلوچ‌ها به منطقه از طریق وعده اعطای زمین، شغل و مسکن یارانه‌ای درصدد مهار بلوچ‌ها و در نتیجه دستکاری ترکیب قومی شهرهای بزرگ است. ۱۰۹ اسکان مجدد موجب ایجاد درگیری‌هایی بین مردم محلی و نیروهای امنیتی در سال‌های ۱۹۹۵، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ شده است. ۱۱۰ در سپتامبر ۲۰۰۰، نمایندگان بلوچ در مجلس طی نامه‌ای سرگشاده به خاتمی از شرایط اجتماعی و اقتصادی که با شروع خشکسالی شدید بدتر شده بود شکایت کردند. در همان سال گزارش‌های متعددی از درگیری‌های خشونت‌آمیز بین مردم محلی و نیروهای امنیتی منتشر شد.

قوم‌گرایان بلوچ اغلب گفتمان هویتی خود را از نقطه نظر اقلیتی مذهبی تنظیم می‌کنند که به دست حکومت دینی شیعه سرکوب شده است. تغییر موازنه قدرت محلی پس از انقلاب با دور شدن از رهبران سنتی قبایل و نزدیک شدن به روحانیون سنی موجب شده است که این مولویان ادر براز نارضایتی‌های بلوچ در نقش میانجی قرار گیرند.. دولت با پروپاگاندا‌ی شدید مذهبی سیاسی تعداد بلوچ‌هایی که امید

چندانی به ادغام اجتماعی و پیشرفت شخصی در جامعه تحت سلطه شیعیان ندارند را بیشتر کرد. ۱۱۱ در عین حال افزایش قدرت مولوی‌ها نیز ظاهراً راه را برای افزایش محافظه‌کاری، پذیرش ایدئولوژی‌های طالبانی و حتی مخالفت با سنت‌های پیش از اسلام و غیر اسلامی مانند نوروژ و موسیقی هموار کرده است. ۱۱۲ موارد متعددی از خشونت‌های فرقه‌ای شامل شورش، آدم ربایی و ترور روحانیون شیعه و سنی وجود داشته است. ۱۱۳ این تنش‌ها روابط تیره بلوچ نه تنها با دولت، بلکه با شیعیان محلی سیستانی که گهگاه همدستان دولت قلمداد می‌شدند را از این نیز تیره‌تر ساخت.

مهم‌ترین نمود این امر ظهور گروه ستیزه‌جوی کوچک اما بسیار فعال جنرال‌الله در حدود سال‌های ۲۰۰۲ یا ۲۰۰۳ بود. این گروه که احتمالاً اعضای آن به ۱۰۰ نفر هم نمی‌رسد مدعی مبارزه برای دموکراسی و حقوق اقلیت‌ها در ایران است و در ویدیوها و وبسایت‌های خود از لفاظی و نمادگرایی‌های سنی استفاده می‌کند. به گزارش رسانه‌های ایران رهبر این گروه عبدالمالک ریگی (مرگ در ۲۰۱۰) در یک مدرسه علمیه وهابی درس خوانده و در افغانستان برای طالبان جنگیده بود. ۱۱۴ ریگی در چند بیانیه خود به اتحاد با

همتایان بلوچ خود در خارج از ایران و همچنین با سایر اقلیت های غیرفارسی زبان اشاره کرده بود. ریگی در مصاحبه‌هایی عنوان کرد که جنرال «حافظ حقوق ملی و مذهبی بلوچ‌ها و سنی‌ها در استان بلوچستان» است ۱۱۵ و مدعی شد که جنرال نه برای استقلال، که برای ایرانی دموکراتیک و فدرال می‌جنگد.

با این وجود ایران جنرال را به تروریسم جدایی‌طلب، همسویی ایدئولوژیک با طالبان و القاعده و دریافت حمایت مالی و لجستیکی از ایالات متحده، پاکستان، عربستان سعودی و/یا مجاهدین خلق متهم می‌کند. نخستین عملیات علنی جنرال در ژوئن و دسامبر ۲۰۰۵ بود که ظاهراً کارکنان نظامی و اطلاعاتی ایران را در مرز پاکستان ربود. سپس این گروه در سال‌های ۲۰۰۶ الی ۲۰۰۷ مجموعه‌ای از حملات غافلگیرانه خونین، ترور، بمباران اهداف غیرنظامی و نظامی و گروگان‌گیری انجام داد که مجموعاً بدترین ناآرامی‌هایی این استان پس از انقلاب به شمار می‌فتند.

به نظر می‌رسد برخی از بلوچ‌های ایران نیز پذیرای فراخوان‌های قومی‌ملی‌گرایانه‌ای هستند که از آن سوی مرزها و از پاکستان به آن‌ها می‌رسد؛ جایی که قومیت آن‌ها فضای عمومی نسبتاً وسیع‌تری برای ابراز احساسات قومی دارد. جمعیت بلوچ که عمدتاً در سوئد، انگلستان، امارات

متحدۀ عربی، عمان و عربستان سعودی مستقر است نیز نقش مهمی در ابراز فدرال‌گرایی قوم‌گرایان ایفا می‌کند. سازمان‌های در تبعید زیادی که برخی از آن‌ها گرایش‌های چپ دارند در فضای مجازی و خارج از کشور بسیار فعال هستند، اما مشخص نیست که آیا این گروه‌ها از داخل ایران و به‌ویژه جدای از معدود رجل سیاسی شهرنشینی که به اینترنت دسترسی دارند حمایت چندانی دریافت می‌کنند یا نه. با این وجود پیوندهای خانوادگی و قبیله‌ای آنان از مرزهای ایران فراتر می‌رود و شکی نیست که دستورکارهای قوم‌گرایانه در امتداد شبکه‌هایی از این پیوندها حرکت می‌کنند.

قومیت فراملی بلوچ برای بسیاری از قدرت‌های منطقه موضوعی حساس به شمار می‌رود. اطلاعات نشان می‌دهند که طالبان و القاعده از بلوچستان پاکستان به‌عنوان پناهگاهی امن استفاده می‌کنند. منابع ایرانی همچنین ادعا می‌کنند که مدارس سنی تحت حمایت عربستان سعودی و امارات به شکلی فعال و به‌ویژه با ارائه فرصت‌های تحصیلی پرسود به دانشجویان الهیات ایدئولوژی‌های ستیزه‌جویانه سنیان، ضد تشیع و وهابی‌گرایانه‌ای را در میان بلوچ‌های ایران منتشر می‌کنند. ۱۱۶ تیره شدن روابط ایران با قدرت‌های

سنی و ادامه یافتن جنگ در افغانستان، طبیعتاً موجب شده است که تهران نسبت به گسترش افراط‌گرایی سنی در ایران محتاط‌تر شود. در نهایت چشم‌اندازهای اقتصادی بزرگ‌تر نیز نقش مهمی ایفا می‌کنند: در تلاش برای پیروزی در رقابت برای ایجاد بندری تجاری که امکان دسترسی به منابع غنی آسیای مرکزی را فراهم می‌کند، ایرانیان روی توسعهٔ چابهار تمرکز کرده‌اند و پاکستانی‌ها روی توسعهٔ گواتر. هردوی این بندرها در مناطق بلوچ نشین قرا دارند. خط گاز طبیعی ایران، پاکستان و هند که گفتگوهای بسیاری را برانگیخته است، باید از بلوچستان نیز عبور کند و این امر نگرانی‌هایی دربارهٔ فعالیت‌های شبه‌نظامی در این منطقه ایجاد می‌کند. بلوچ‌ها نیز مانند خوزستان و کردستان به ترکیبی از ناامیدی اقتصادی و اجتماعی، محدودیت‌های سازمان‌های سیاسی و فعالیت‌های فرهنگی دچاراند و از نظر موقعیتی در منطقه‌ای حساس با اهمیت ژئوپلیتیک واقع شده‌اند.

ناآرامی‌های قومی، ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷
پر واضح است که سرکوب تشکل‌های قومی و قومی-ملی‌گرایانه پس از انقلاب اسلامی نارضایتی عمومی که در گوشه و کنار ایران به چشم می‌خورد را ریشه کن نکرد. ناامیدی‌های سرکوب شده از دولتی که به وعده‌های انقلابی

خود مبنی بر آزادی و برابری عمل نکرد، پس از مرگ خمینی در سال ۱۹۸۹ به تدریج ابراز شد. با آغاز انتخاب خاتمی در سال ۱۹۹۷، بسیج قومی به یکی از ویژگی‌های برجسته سیاست ایران بدل گردید و نارضایتی‌ها در نهایت به اعتراضات و خشونت طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ انجامید و ایران در این مدت صحنه ناآرامی‌های قومی بود.

ناآرامی‌های آوریل ۲۰۰۵ در خوزستان با پخش شدن یک نامه دولتی جعلی منتسب به مشاور خاتمی و محتوایی مشابه با نامه سال ۱۹۹۸ آغاز شد (موجود در متن). از ۱۶ آوریل آتش شورش، تظاهرات و درگیری با نیروهای امنیتی که ظاهراً سازمان‌های تبعیدی قوم‌گرا و رسانه‌های ماهواره‌ای عربی آن را برافروخته بودند در اهواز و چندین شهر دیگر خوزستان شعله‌ور شد. ۱۱۷ خسارت‌های گسترده‌ای به بانک‌ها، ساختمان‌های اداری و تاسیسات پلیس وارد گردید. گروه‌های قومی ادعا کردند که نیروهای امنیتی اهواز را مسدود کرده و آب، برق و خطوط تلفن منتهی به برخی از محله‌های عرب‌نشین را قطع کرده‌اند. در ماه‌شهر یگان ویژه پلیس و نیروهای بسیج برای متفرق کردن معترضان که سنگ پرتاب می‌کردند و لاستیک خودرو آتش می‌زدند از گاز اشک‌آور و شلیک هوایی استفاده کرد که در این بین دست

کم دو نفر جان باختند. دولت در اظهارات رسمی خود فقط به کشته شدن چند نفر اعتراف کرد اما رسانه‌های ایران از ده‌ها زخمی و کشته در سراسر استان گزارش دادند. سازمان‌های تبعیدی عربی ادعا کردند که مقامات در جریان «قتل‌عام خونین آخر هفته» در اهواز، از «بالگرد»، «گلوله‌های جنگی» و «گلوله‌های سمی فلج‌کننده» استفاده کرده‌اند. ۱۱۸ گفته می‌شود که این نیروها از مناطق غیرعرب‌نشین خوزستان از جمله شهر دزفول به آنجا آورده شده بودند. به گفته منابع رسمی بیش از ۲۰۰ نفر دستگیر شدند، در حالی که به گزارش انجمن دوستی بریتانیا و اهواز این ناآرامی‌ها «بیش از بیست» کشته و «۵۰۰ مجروح» به جا گذاشت و ۲۵۰ نفر دستگیر شدند. ۱۱۹ بعدها سازمان عفو بین‌الملل ادعا کرد که «حداقل ۳۱ نفر» به دلیل «استفاده از خشونت بیش از حد» و «قتل غیرقانونی» و «احتمالاً اعدام‌های غیرقانونی» کشته شده‌اند. همچنین دیده بان حقوق بشر به نقل از منابع محلی و گزارش‌های تایید نشده از کشته شدن بیش از ۵۰ نفر خبر داد. مقامات همچنین گروه‌هایی از افرادی را به اتهام برنامه‌ریزی برای اقدامات خرابکارانه و احتمالاً علیه تأسیسات نفتی دستگیر کردند. ۱۲۰ دولت ایران بریتانیا، ایالات متحده و گروه‌های «بعثی» مرتبط با عراق را صحنه گردان این ناآرامی‌ها و هدف آنان را تضعیف

جمهوری اسلامی دانست. ۱۲۱ رسانه‌های وابسته به دولت گزارش دادند که شورش‌ها زمانی آغاز شد که اعضای یک گروه «تجزیه‌طلب پان عربیست» به نام جبههٔ دموکراتیک خلق عرب، در جریان تظاهراتی کوچک در اهواز نامه‌ای ساختگی را با ترجمهٔ عربی خواند. آن‌ها همچنین گزارش کردند که پیش از وقوع ناآرامی‌ها، شعارهایی به زبان عربی مانند «اینجا عربستان است» روی دیوارهای اهواز نوشته و مطالب تبلیغاتی قومی- ملی‌گرایانه‌ای روی سی دی و دی وی دی توزیع شده بود. رسانه‌های دولتی همچنین مدعی شدند که شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای عربی به ویژه الجزیره، با انجام پروپاگاندا به ناآرامی‌ها دامن زده‌اند. دفاتر الجزیره در تهران بسته، کارکنان آن اخراج شدند و فعالیت آن در ایران برای مدت نامعلومی تعلیق شد.

خاتمی کمیته‌ای پارلمانی برای بررسی ناآرامی‌ها اعزام کرد اما محافظه‌کاران در ایران از این فرصت استفاده کردند تا از دولت اصلاحات به دلیل عدم اقدام به‌موقع و مناسب و در واقع به راه انداختن جریان‌های قومیتی فعال در ناآرامی‌ها انتقاد کنند. رسانه‌های اصلاح‌طلب نیز به نوبهٔ خود اظهار کردند که نشر این نامهٔ جعلی توطئه‌ای از جانب محافظه‌کارانه بوده است تا در آستانهٔ انتخابات، دولت را در

منطقه‌ای به شدت حامی اصلاح‌طلبان رسوا کنند. ۱۲۲ نمایندگان خوزستان در مجلس برای آزادی بازداشت‌شدگان بی‌گناه امضا جمع کردند و خواستار خویشتن داری نیروهای امنیتی شدند. وزیر دفاع، دریاسالار علی شمخانی (که خود از نژاد عرب است) برای گفتگو با سران قبایل عرب به این منطقه اعزام شد.

شمخانی همچنین یکی از سیاستمداران برجسته متعددی بود که اشاره کرد وجود مشکلات فراوانی مانند عدم دسترسی به آب آشامیدنی، بیکاری، قاچاق اسلحه به خارج از مرزها و به طور کلی، «پریشانی روانی» مردم محلی که هنوز متحمل آسیب‌های روحی جنگ با عراق بودند موجب تشدید نارضایتی‌های محلی شده است. ۱۲۳ دولت علی‌رغم ابراز رسمی این قبیل نشانه‌های همدردی و تفاهم سرکوب گسترده‌ای را آغاز کرد که به گزارش عفو بین‌الملل به «دستگیری تعداد زیادی از عرب‌ها» انجامید. ۱۲۴

ناآرامی‌های ژوئن و آگوست ۲۰۰۵ در کردستان زمانی رخ داد که الهام از رویدادهای عراق و افزایش تنش بین دولت و قوم‌گرایان چشم‌انداز دموکراتیک را در میان مردم محلی رواج بخشید. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم نیروهای امنیتی پیش از وقوع این ناآرامی‌ها حداقل در سه رویداد با کردها مقابله کرده بودند. با این حال آنچه در نهایت به وقوع ناآرامی منجر

شد، قتل وحشیانه یکی از مردان جوان محلی (شوانه قادری، متهم به عضویت در گروه مخالفی ناشناس) به دست نیروهای امنیتی در ۹ ژوئیه بود. با پخش شدن خبر مرگ شوانه گسترده‌ترین اعتراضات پس از انقلاب در کردستان به راه افتاد. طی هفته‌ها و ماه‌های بعد، تقریباً تمام کردستان در تظاهرات، شورش و جنگ‌های چریکی غرق شد. بر اساس گزارش‌ها جوانان کرد اموال دولتی را غارت و به افرادی که همدستان رژیم محسوب می‌شدند حمله کردند. همزمانی این شورش‌ها با سالگرد ترور قاسملو، رهبر حزب دموکرات کردستان موجب خشم بیشتر مردم محلی در شهرهای مهمی همچون مهاباد گردید، جایی که ناآرامی‌ها حداقل سه هفته طول کشید. ۱۲۵ در این ناآرامی‌ها تصاویر جسد مثله شده و داستان‌های وحشتناکی از کشته شدن شوان پخش می‌شد، تظاهرکنندگان با سر دادن شعارهایی علیه جمهوری اسلامی با نیروهای ضد شورش درگیر می‌شدند و ساختمان‌های دولتی به آتش کشیده می‌شد و بازار نیز به نشانه اعتراض بسته شد. در این جریان حداقل یک مامور کشته و تعداد زیادی از مردم محلی دستگیر شدند و سازمان‌های جامعه مدنی از اعمال خشونت بیش از حد علیه معترضان گزارش کردند.

سازمان‌های شبه‌نظامی از این ناآرامی‌های مردمی استفاده کردند و اعتصابات علیه سپاه پاسداران و پلیس محلی ترتیب دادند. با گسترش ناآرامی‌ها، تظاهرات، حملات چریکی و ترور در سراسر منطقه در چندین شهر حکومت نظامی برپا گردید و پلیس ضد شورش و نیروهای ویژه مستقر شدند. شهرستان‌ها و شهرهای اشنویه، مریوان، سقز، سنندج، بوکان و ارومیه بیش از سایرین تحت تأثیر قرار گرفتند. ۱۲۶ کمیته تحقیق و تفحصی رسمی به منطقه اعزام گردید و نمایندگان کرد از این فرصت برای طرح مسائل قدیمی در مجلس استفاده کردند. ۱۲۷ پوشش رسانه‌ای ایران نسبتاً پراکنده و بر اتهام‌زنی علیه قدرت‌های خارجی و جدایی‌طلبان متمرکز بود. رسانه‌های بین‌المللی از پوشش خبری رویدادها منع شدند و ناچار به گزارش‌های احتمالاً اغراق‌آمیز مخالفان تکیه کردند. با این وجود منابع مختلف داخلی و بین‌المللی از صدها مورد تلفات، دستگیری و سرکوب گسترده مخالفان سخن گفتند و فعالان حقوق بشر در مورد ناآرامی‌ها صحبت کردند.

ناآرامی بلوچستان از چند جهت با موارد دیگری که در اینجا ذکر شده است تفاوت دارد. مهم‌تر از همه اینکه ناآرامی‌ها در بلوچستان مانند آنچه در کردستان، خوزستان و آذربایجان دیده شد خیزش مردمی گسترده نبود و بیشتر به صورت

عملیات‌های چریکی و تروریستی گروهی کوچک صورت گرفت. تفاوت دیگر آن است که آنچه در اینجا ناآرامی بلوچستان نامیده می‌شود در واقع مجموعه‌ای از حوادث بود که چندین سال به طول انجامید و احتمالاً در زمان نگارش این کتاب نیز ادامه دارد. با این حال در اینجا بر وقایع سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ متمرکز هستیم که با کمین روی یک موتورسیکلت در نزدیکی تاسوکی در بلوچستان در مارس ۲۰۰۶ شروع شد. در این رویداد اعضای جندالله ۲۱ یا ۲۲ نفر شامل غیرنظامیان، مقامات برجستهٔ محلی و اعضای نیروهای امنیتی را به قتل رساندند. ۱۲۸ به گزارش رسانه‌های ایران، فیلم‌ها نشان می‌دهند که قربانیان به شیوهٔ اعدام کشته می‌شوند و مقامات اعلام کرده‌اند که این حملهٔ وحشیانه بخشی از توطئهٔ خارجی ایالات متحده، بریتانیا و/یا القاعده علیه ایران بوده که با هدف اختلاف افکنی اهل سنت و شیعیان ایران صورت گرفته است. مقامات ادعا کردند که مهاجمان به پاکستان گریخته‌اند، جایی که مقامات محلی به دلیل عدم تمایل یا عدم امکان قادر به یافتن یا مقابله با آن‌ها نبودند.

جندالله اعلام کرد که هفت نفر را به گروگان گرفته است و در مقابل خواستار آزادی فعالان در بند ایران شد. گفته

می‌شود در ویدیویی که از شبکه الجزیره پخش شد گروگان‌ها از دولت ایران درخواست کردند تا به خواسته‌های جندالله عمل کند. ویدیوهای دیگری که گفته می‌شود کشتن برخی از گروگان‌ها را نشان می‌دهد، خشم مردم ایران را برانگیخت. مقامات وعده دادند که این اقدام را تلافی و تدابیر امنیتی بیشتری اتخاذ خواهند کرد. یک ماه بعد رسانه‌های ایران شایعاتی مبنی بر کشته شدن عبدالمالک ریگی رهبر جندالله در جریان عملیات ضد تروریستی منتشر کردند، در حالی که رسانه‌های خارجی از ادامه ناآرامی‌ها در بلوچستان، از جمله سوء قصد به جان یک مقام و ربوده شدن مقامی دیگر خبر می‌دادند. همچنین نشانه‌هایی وجود داشت که نیروهای امنیتی تلاش کرده اند برای جلوگیری از موج فزاینده نارضایتی‌ها مردم محلی را راضی کنند. ۱۲۹

سپس در ۱۳ می جندالله بار دیگر و این بار در استان کرمان واقع در غرب بلوچستان به یک کاروان حمله کرد و ۱۲ نفر را کشت. هلیکوپترهای ارتش مهاجمان را تا منطقه‌ای کوهستانی در نزدیکی بم تعقیب کردند. بنا به گزارش‌ها نیروهای امنیتی چندین شورش جندالله را کشتند اما خود ریگی هنوز متواری بود. ۱۳۰ چند روز پس از این حمله نیروهای ایرانی ادعا کردند که به سلاح‌ها و اسنادی دست یافته‌اند که وابستگی جندالله به قدرت‌های خارجی را نشان

می‌دهد. تهران همچنین خواستار تلاش بیشتر پاکستان برای یافتن و دستگیری ریگی و افرادش شد. در همین حال یکی دیگر از سازمان‌های در تبعید بلوچ مدعی شد که دولت ایران دستور بمباران هوایی بی‌رویه روستاهای بلوچ را صادر کرده و تلاش دارد بین سیستانی‌های شیعه و بلوچ‌های سنی تنش ایجاد کند. ۱۳۱

دسامبر ۲۰۰۶ شاهد بمب‌گذاری‌های پراکنده‌ای بود اما سومین حادثه بزرگ در ۱۴ فوریه ۲۰۰۷ رخ داد، زمانی که خودرویی پر از مواد منفجره در زاهدان، مرکز استان سیستان و بلوچستان در مقابل یک اتوبوس نظامی منفجر شد. هجده نیروی سپاه پاسداران و بسیج کشته و تعدادی مجروح شدند. به نظر می‌رسد این بمب‌گذاری به منظور انتقام درگیری روز گذشته بود که طی آن در درگیری با پلیس سه تن دستگیر و یک تن کشته شدند. ۱۳۲ اما جندالله هنگام بر عهده گرفتن مسئولیت، این حمله را اقدامی انتقام جویانه در پاسخ به اعدام فعالان عرب خوزستانی اعلام کرد. به گزارش مقامات پنج عامل دستگیر و بعداً در جلسه‌ای که قرار بود از تلویزیون ملی پخش شود اعتراف کردند که برای قدرت‌های غربی کار می‌کنند.

اما این دستگیری‌ها به ناآرامی‌ها پایان نداد. در ۱۶ فوریه رسانه‌های دولتی اعلام کردند که یک بمب در مدرسه‌ای منفجر شده است، نیروهای امنیتی در حال یورش به خانه‌های امن ستیزه‌جویان هستند و در سرتاسر زاهدان صدای تیراندازی به گوش می‌رسد. ۱۷ فوریه رسانه‌های دولتی اعلام کردند که دو توطئه دیگر به دست «مردم عادی» خنثی شده است که یکی بمب‌گذاری در یک مسجد و دیگری ترور یک روحانی محلی بوده است. نیروهای امنیتی همچنین ادعا کردند که چند نقشه ترور روحانیون شیعه و سنی را کشف و خنثی کرده‌اند. فارس نیوز، خبرگزاری وابسته به سپاه پاسداران تصاویری در وبسایت خود منتشر کرد که ظاهراً نشان می‌داد ستیزه‌جویان سلاح‌هایی ساخت آمریکا در اختیار دارند. کیهان، روزنامه سخنگوی رهبری اعلام کرد که نیروهای ایران در جریان حملات به نوار ویدیویی ضبط شده‌ای دست یافته‌اند که به طور قطعی ارتباط جنرال‌الله با آمریکا و انگلیس را ثابت می‌کند. در پایان فوریه ناآرامی‌ها در زاهدان پایان یافت؛ اما منطقه ناآرام باقی ماند.

در آذربایجان نشر یک کاریکاتور بود که سرانجام نارضایتی‌ها را به جوش آورد. روزنامه دولتی ایران در ۱۲ می طرحی از سوسکی تُرک زبان چاپ کرد. ۱۳۳ این طرح از نظر بسیاری از تُرک‌ها بسیار توهین‌آمیز بود و به تظاهرات و

شورش‌های یک هفته‌ای در سراسر مناطق تُرک نشین انجامید. فعالان دانشجویی در تبریز، ارومیه و زنجان این اعتراضات را رهبری می‌کردند. ۱۳۴ طولی نکشید که ناآرامی‌ها به شهرهای دیگری از جمله همدان و اردبیل، روستاهایی مانند نقده و مشکین‌شهر سرایت کرد و حتی تهران شاهد تظاهراتی در مقابل مجلس بود. اوج ناآرامی‌ها در ۲۳ تا ۲۴ می با تظاهرات گسترده در تبریز بود. در این زمان پلیس، نیروهای ضد شورش و یگان‌های بسیج با پرتاب گاز اشک‌آور با معترضان که سنگ پرتاب می‌کردند، شعارهایی به زبان تُرک سر می‌دادند و به اموال عمومی و خصوصی حمله می‌کردند، درگیر شدند.

گفته می‌شود در این درگیری و سایر درگیری‌ها با نیروهای امنیتی چندین نفر کشته و عده زیادی دستگیری شدند. ظاهراً شعارها فراتر از انتقاد از روزنامه بود: طبق گزارش‌ها این شعارها شامل موارد زیر بود: «هی، هی، من ترکم!»، «مرگ بر شوونیسما!»، «روس، فارس، ارمنی... همه دشمنان ترک‌ها!» و «آذربایجان فداکار مدیون کسی نیست!». ۱۳۵ مقامات دولتی ابتدا با مردم خشمگین تُرک ابراز همدردی کردند و عموماً مراقب بودند دشمنی بیشتری با آن‌ها ابراز نکنند. برای دلجویی از تُرک‌ها، روزنامه دولتی

برای مدتی توقیف شد، کاریکاتوریست آن به زندان افتاد و وزیر فرهنگ در تلویزیون ملی عذرخواهی کرد. ۱۳۶ برخی از نمایندگان مجلس به شدت این روزنامه را محکوم و از تُرک‌ها حمایت کردند.

با این حال مقامات همزمان اعلام کردند که دولت‌های خارجی مانند ایالات متحده و اسرائیل در این جنبش نفوذ کرده‌اند و از خشم تُرک‌ها سوء استفاده می‌کنند. ۱۳۷ رسانه‌های وابسته به سپاه پاسداران ادعا کردند که برخی از معترضان «تجزیه طلب»، «پان ترک‌یست»، «ضد ایرانی» و «ضد اسلام» هستند و باید اعدام شوند. ۱۳۸ این ناآرامی‌ها با سرکوب همه‌جانبه گروه‌های قومی، از جمله دستگیری و ارباب‌های متعدد همراه شد.

بحث و نتیجه‌گیری

سرکوب خیزش‌های قومی و وقوع درگیری مسلحانه بین اقلیت‌ها و ستیزه‌جویان چپ‌گرا از یک سو و دولت ایران و دستگاه امنیتی جدید آن از سوی دیگر از همان ابتدای شکل‌گیری جمهوری اسلامی شکاف عمیقی بین مرکز و حاشیه ایجاد کرد. حاشیه درست مانند زمان شاه و تنها با این تفاوت که اکنون تحت فشارهای خارجی فزاینده‌ای نیز قرار داشت به منطقه‌ای چندلایه برای رجال سیاسی حاکم بدل گردید: چالش‌هایی برای رهبری خمینی، پایگاه‌های

شورش‌های مسلحانه و مناطق حساس هم مرز با کشورهای ایران که به طور فزاینده‌ای نگران رادیکالیسم خمینی بودند. ایران علاوه بر این نگرانی‌ها، با جنگ ایران و عراق، تمرکز خشونت‌آمیز قدرت در دست خمینی و اسلامی‌سازی گسترده زندگی مردم و سیاست مواجه بود.

نیروهای چپ پس از چند سال مقاومت کم و بیش موفق، در تلاش برای استفاده از مناطق اقلیت به‌عنوان سنگرهای مبارزه علیه خمینی ناکام ماندند. در عین حال خود جوامع اقلیت نیز شاهد چند دستگی‌های ناشی از موضع‌گیری‌های متفاوت در مورد جمهوری اسلامی، جناح‌گرایی درون اقلیتی، فرقه‌گرایی و قبیله‌گرایی بودند. صدای نارضایتی اقلیت‌ها خاموش شد و تا پایان جنگ و مرگ چهره رفیع جمهوری اسلامی دوباره شنیده نشد. تا آن زمان اقلیت‌های قومی و مذهبی به واسطه تبعیض ضمنی و آشکار به شهروندان درجه دو تبدیل شده بودند. با وقوع انقلاب، استثناگرایی شیعی در هسته اصلی چارچوب قانون اساسی و حقوقی دولت جدید قرار گرفته بود و تغییرات انگشت شمار در مورد اقلیت‌ها در قانون اساسی زمان پهلوی عمدتاً شعاری بودند. از آنجایی که تنها تعداد بسیار کمی از رجال سیاسی، روشنفکران و فعالان اقلیت به نظام سیاسی جدید راه

داشتند، امکان کمی برای مخالفت سیاسی و نقد اجتماعی وجود داشت. نسل جدید فعالان پس از انقلاب به گفتمان‌های قوم‌گرای اصلاح‌شده‌ای روی آوردند که به دنبال توضیح محرومیت نسبی، نابرابری اجتماعی و نابرابری منطقه‌ای به دلیل تبعیض‌های قومی و فرهنگی بود. با گسترش فناوری اطلاعات و ارتباطات جدید، توسعه نظام آموزشی و ظهور اصلاح‌طلبان و جنبش‌های دانشجویی در اواخر دهه ۱۹۹۰ انتشار، توسعه و بسط این گفتمان‌ها تسهیل شد. به طور خلاصه جنبش قوم‌گرایی هم محصول جمهوری اسلامی است و هم واکنشی علیه آن.

از فرصت کوچکی که اصلاح‌طلبان به وجود آوردند نهایت استفاده به عمل آمد و نارضایتی اقلیت‌ها و گفتمان‌های قوم‌گرایانه دوباره به عرصه عمومی وارد شد. آن زمان دیگر کار از کار گذشته بود و مقامات نمی‌توانستند دوباره دست به سانسور کامل آن‌ها بزنند. در عوض دولت پسا خمینی امروز در قبال اقلیت‌ها بر راهبرد چماق و هویج متکی است: سرکوب بلندترین صداها و قلع و قمع نارضایتی که به شکل سازمان‌یافته ابراز می‌شود و در عین حال به نمایش گذاشتن تصویری از برابری قومی، اجازه دادن به پخش محتواها به زبان‌های اقلیت در رسانه‌های تحت کنترل دولت و نمایش نمادین چند فرهنگی در دوره‌های انتخاباتی. به نظر می‌رسد

رجال سیاسی محافظه کار حاکم برای یکپارچه کردن توده‌ها و مشروعیت بخشیدن به حکومت خود راهبرد تکیه بر سازوکارهای شبه دموکراتیک نمایندگی و مشارکت سیاسی، روی کار آوردن چهره‌های پوپولیستی همچون احمدی‌نژاد و ایجاد دولت‌های رفاه کورپراتیست را اتخاذ کرده است. هرگاه این اقدامات در مهار نارضایتی ناکام ماند جمهوری اسلامی انواع مختلفی از سازوکارهای قهری را در اختیار دارد. رجال سیاسی حاکم در مواجهه با فشار بین‌المللی که روی ایران قرار دارد برای توجیه سرکوب بهانه خوبی دارند.

خاتمی در مناطق اقلیت نشین امیدهای بر باد رفته و وعده تحقق نیافته‌ای مبنی بر اصلاحات و پیشرفت از خود به جا گذاشت که در بسیاری از موارد به ناامیدی عمومی از کلیت نظام سیاسی بدل گردید. چنین شرایطی بود که ایران را به ناآرامی‌های قومی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ سوق داد. باید تاکید کرد که اعتراض همه شرکت‌کنندگان در ناآرامی‌ها لزوماً چارچوبی قومیتی نداشت. همانگونه که پیش‌تر گفتیم این امکان وجود دارد که انگیزه‌های متنوعی در کار بوده باشد و چهار موردی که در بالا به آن پرداختیم بسیار متفاوت بودند. با این حال با وجودی که نارضایتی‌ها از نظر منابع ساختاری خاص خود، شیوه‌های تاکتیکی ایجاد بی‌نظمی، شعارها و

مطالبات بیان شده دارای تفاوت‌های زیادی هستند، این چهار مورد در برخی موارد با یکدیگر شباهت داشتند.

نخست مکان آن‌ها بود. این چهار منطقه علی‌رغم تفاوت‌هایی که دارند همگی مناطق مرزی بسیار حساسی به شمار می‌روند. آن‌ها به عنوان بخش‌های حاشیه‌ای توسعه نیافته از مشکلات اجتماعی و اقتصادی رنج می‌برند و با مقایسه این نواحی با مرکز به نظر می‌رسد بی‌تفاوتی ساختاریافته‌ای نسبت به آن‌ها وجود دارد. در خوزستان مهم‌ترین دلایل نارضایتی شامل مالکیت و حقوق زمین، عدم بازسازی اقتصادی و زیربنایی، بیکاری و آلودگی محیط‌زیست است. این دلایل در کردستان و بلوچستان شامل نارضایتی محلی ناشی از فقر، بیکاری و ناامیدی از سرعت ضعیف پیشرفت اقتصادی و اصلاحات سیاسی است. مورد عجیب آذربایجان است. با وجود اینکه برخی مناطق تُرک نشین نسبتاً توسعه نیافته‌اند، تُرک‌ها به طور کلی از وضعیت خوبی برخوردارند. با این وجود، آذربایجان هم از نظر سیاست داخلی و هم از نظر ژئوپلیتیکی حاشیه به شمار می‌رود، چیزی که در واکنش رسمی به ناآرامی‌های سال ۲۰۰۶ آشکارا یک نگرانی بود.

دومین عامل مشترک نقش بازیگران اجتماعی و کارآفرینان قومی-سیاسی بود. در آذربایجان و احتمالاً در کردستان و

خوزستان، ناآرامی‌ها از دانشجویان دانشگاه و فعالان مدنی و با بهره جستن از میراثی آغاز شد که به پیش از انقلاب بازمی‌گردد. ابتدا این فعالان دانشجویی تُرک بودند که دست به اعتصاب غذا و سازماندهی تظاهرات زدند. این تظاهرات سپس به خیابان‌ها سرایت کرد. به نظر می‌رسد در کردستان و خوزستان تظاهرات کم و بیش خودجوشی در مناطق خاصی از شهرهای معروف به دژهای قوم‌گرایی (به ترتیب مهاباد و اهواز) آغاز شده است. همچنین در اینجا به نظر می‌رسد که فعالان محلی جوان (یا به قول مقامات اراذل و اوباش) نقشی کلیدی داشتند.

در کردستان ستیزه‌جویان (پژاک) از پایگاه‌های روستایی خود بیرون آمدند و از موقعیتی که در مراکز شهری برایشان به وجود آمده بود بهره گرفتند اما در بلوچستان عکس این امر صادق بود: در اینجا ناآرامی‌ها با سلسله اقداماتی بسیار هماهنگ و خوب آغاز شد، اقداماتی که شورشیان مسلح (جندالله) در مناطق دور افتاده روستایی برنامه‌ریزی کرده بودند. محدودیت‌های زیادی که سد راه دسترسی رسانه‌ها به بلوچستان شده اندازه‌گیری میزان مشارکت گسترده‌تر جمعیت در ناآرامی‌ها را دشوار ساخته است. با این حال به نظر می‌رسد حتی گزارش‌های رسانه‌های رسمی ایران نیز

حاکمی از آنند که عوامل جندالله در شهرهایی مانند زاهدان حضور دارند یا حامیان آنها به شکل خودجوش این موقعیت بهره می‌برند. به طور خلاصه می‌توان گفت که فعالان قوم‌گرا و کارآفرینان قومی-سیاسی نقشی پررنگ ایفا کرده‌اند.

اطلاعات کافی برای قضاوت در مورد سازماندهی اولیه معترضان در دست نیست؛ اما در همه موارد حتی با وجودی که اتهام رسانه‌های دولتی ایران مبنی بر برنامه‌ریزی شده بودن اعتراضات اغلب آنقدر اغراق‌آمیز بیان می‌شد تا با تئوری‌های توطئه نفوذ پیچیده خارجی همخوانی داشته باشد، این رسانه‌ها از سطحی از پیچیدگی فنی و سازماندهی تاکتیکی حکایت داشتند.

سومین جنبه مشترک آنها البته چارچوب‌بندی قومی است. در سه مورد آنچه شواهد خاصی از سوء رفتار فاحش دولت و شوونیسم عمیق فارسی در بین رجال سیاسی حاکم تلقی می‌شد جرعه اعتراضات را برافروخت: کاریکاتور روزنامه دولتی (آذربایجان)، اقدامات نیروهای امنیتی (کردستان) و نامه یکی از سیاستمداران (خوزستان). در مورد چهارم، حملات بلوچستان هم در گفتمانی فرقه‌ای و هم با اشاره به رنج سایر اقلیت‌ها مشروعیت یافت.

همچنین پیش از ناآرامی‌ها نشانه‌های متعددی از تنش‌های قومی یا فرقه‌ای وجود داشت. در خوزستان گزارش‌هایی در

مورد دیوان‌نویسی‌های قومی-سیاسی و پخش مطالب قوم‌گرایانه منتشر شده بود. مقامات ایرانی مستقیماً به قدرت رسانه‌های ماهواره‌ای عربی زبان در دامن زدن به نارضایتی‌ها اذعان داشتند. در کردستان ناآرامی‌ها پس از سلسله درگیری‌های خشونت‌آمیز با نیروهای امنیتی رخ داد که همگی به دلیل جشن گرفتن روزهایی با اهمیت محلی و قومی-سیاسی توسط فعالان کرد آغاز شده بود. در خلال ناآرامی‌ها گزارش‌هایی از به اهتزاز درآوردن پرچم‌های کردستان و تصاویر قهرمانان کرد توسط معترضان منتشر شد. در آذربایجان، بنا بر گزارش‌ها مشاغلی که در نام‌های خود عبارت فارس یا پارس را داشتند هدف قرار گرفتند و معترضان در پاسخ تمسخری که با آن مواجه شده بودند شعارهایی سر دادند که بر هویت «ترک» آن‌ها تأکید داشت. در بلوچستان، جندالله شیعیان و «همدستان» سنی دولت را هدف قرار داد و نشانه‌های واضحی از تنش‌های شیعه و سنی در شهرهایی مانند زاهدان مشاهده شد.

در نهایت در همهٔ موارد، گزارش‌های پراکنده‌ای از حکومت و تشکیلات نظامی وجود داشت که از تفاوت‌های قومی و فرقه‌ای به نفع خود استفاده می‌کرد: استفاده از غیر اعراب علیه اعراب، غیر تُرک‌ها علیه تُرک‌ها، شیعیان علیه سنی‌ها

و غیره. در این زمینه به پژوهش‌های بیشتری نیاز است. بعید به نظر می‌رسد که دولت ایران علاقه‌ای به شوراندن عمدی و آشکار جوامع قومی خاص علیه یکدیگر داشته باشد، با این حال در اعزام نیرو از جوامعی خاص به سایر نقاط کشور ید طولایی دارد.

زمان، چهارمین و آخرین عامل مهم ما است. این ناآرامی‌ها در دوره‌ای از تاریخ ایران رخ دادند که مشخصه آن پویایی متناقضی است. از یک سو ایران دوران اصلاح طلبی را پشت سر گذاشته بود. در این دوران این امکان وجود داشت که نارضایتی انباشته شده تا حدی به نقد آشکار و احیای فرهنگی تبدیل شود. آن‌ها همچنین در دورانی رخ دادند که برخی از اقلیت‌های ایران نسبت به تغییرات منطقه از جمله ایجاد خودمختاری کردستان در عراق خوش‌بین بودند. از سوی دیگر محافظه‌کاران با انتخاب احمدی‌نژاد به‌عنوان رئیس‌جمهور در سال ۲۰۰۵ حمله به اصلاح‌طلبی را به اوج خود رساندند. در همین زمان قدرت‌های خارجی به رهبری ایالات متحده، مصمم به تغییر رژیم در ایران بودند و طبیعتاً این امر بر سیاست و نگرانی‌های امنیتی ایران تأثیر گذاشته بود. این پس‌زمینه این تحولات و پویایی‌های متناقض بود که نارضایتی قومی را به اعتراض‌های رادیکال و خشونت‌آمیز تبدیل کرد.